

سورہ مبارکہ سبأ

استاد اخوت

جلسہ خانوادگی_بہار ۹۸

مدرسہ قرآن و عترت علیہم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

اللهم صل على محمد و آل محمد

فهرست

جلسه اول ۹۸/۱/۲۱	۵
ماه شعبان	۵
سوره مبارکه سبأ	۵
حمد در سوره‌های حامدات	۵
جلسه دوم ۹۸/۱/۲۸	۱۱
بیاناتی در مورد حضرت علی اکبر (علیه السلام) به مناسبت ولادت ایشان	۱۱
حمد، امر مشترک در فضای دنیا و آخرت	۱۲
حکیم خبیر	۱۲
سرّ حیات موجودات	۱۳
رحیم غفور	۱۳
روز قیامت	۱۴
وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ	۱۴
صراط عزیز حمید	۱۵
ایجاد حسن ظن در انسان برای ایمان آوردن	۱۶
ایجاد امنیت در زمین	۱۶
فضل‌های در اختیار انسان	۱۶
مرگ	۱۷
دعاهای عملی	۱۷
یقین داشتن به آخرت	۱۸
برائت از کفر	۱۹
جلسه سوم ۹۸/۲/۴	۲۰

۲۰.....	شهود اسماء
۲۰.....	راه اصلاح انسان
۲۲.....	حضرت داوود (علیه السلام).....
۲۳.....	حضرت سلیمان (علیه السلام)
۲۵.....	مدلی از عذاب
۲۸.....	جلسه چهارم ۹۸/۲/۱۱
۲۸.....	بیان آخرت در سوره سیاء از حیث غیب بودن و باطن آن.....
۳۱.....	بررسی بن زندگی و آسیب‌های وارد از ناحیه آنها
۳۷.....	جلسه پنجم ۹۸/۲/۱۸
۳۷.....	حکم و علم تفصیلی
۳۷.....	رحیم غفور بودن
۳۸.....	آخرت
۳۹.....	اصلاح دعا و طلب
۴۰.....	شفاعت و وسائط
۴۱.....	توصیه‌ای برای ماه مبارک رمضان و استفاده از شفاعت
۴۱.....	سازوکار شفاعت
۴۲.....	ارتباط با ملائکه
۴۲.....	توصیه برای یافتن وساطت امر هر سوره
۴۳.....	ایجاد سبک زندگی با استفاده از شفاعت
۴۳.....	رزق
۴۵.....	جلسه ششم ۹۸/۲/۲۵
۴۵.....	ایجاد تحول
۴۵.....	چشم آخرت بین

۴۵.....	شیطان
۴۶.....	آیات ۲۲ تا ۳۶
۵۳.....	جلسه هفتم ۹۸/۳/۱
۵۳.....	باور به قیامت
۵۴.....	استضعاف و استکبار
۵۶.....	برائت از استضعاف و استکبار و مترف بودن
۵۸.....	شاخصه‌های استضعاف و استکبار

جلسه اول ۹۸/۱/۲۱

ماه شعبان

ویژگی مهم ماه شعبان، درک حقیقت **وساطت در عالم** است. درک همه واسطه‌ها در این ماه برای انسان تقدیر شده است، جهت ایجاد پیوند انسان با واسطه‌ها. ماه شعبان این وساطت را وقتی واضح می‌کند که نقش واسطه برای ماه مبارک رمضان دارد. واسطه اتفاقات این ماه، ماه شعبان است. آمادگی آنچه در شب قدر اتفاق می‌افتد، در یک **فرآیند تدریجی** رقم می‌خورد. مثل فرآیند نفخه روح الهی در جنین. دمیدن این نفخه در یک لحظه است اما نیاز است در طی چهار ماه جنین آماده شود.

مهیا شدن برای **تغییر** نیاز به تدریج دارد و این از حقایق اساسی زندگی است. فهم این مطلب زمانی اهمیت دارد که بدانیم تلاشی که برای درست شدن داریم نهایتاً در جایی و در روزی جواب می‌دهد و انسان خوب می‌شود. تلاش برای حذف سیئات و نشدن‌ها، نباید ایجاد ناامیدی کند. این دوران گذارها خیلی مظلوم هستند و گاهی طول می‌کشند. نیازمند به ممارست و تلاش است. در مناجات شعبانیه انسانی را نشان می‌دهد که شوق به لقاء دارد اما دائماً احساس فاصله و نشدن دارد. **طلب انقطاع** نهایی دارد و این فرهنگ زندگی در دنیاست و **قرب و لقاء** در آن نیاز به تدریج دارد. این راه انسان مؤمن و با پشتکاری می‌خواهد که دست از مسیر برندارد حتی اگر شب آن طولانی شود.

سوره مبارکه سباء

سوره مبارکه سباء یکی از پنج سوره حامدات است؛ حمد، انعام، کهف، فاطر و سباء.

حمد در سوره‌های حامدات

سور حامدات با الحمد لله آغاز می‌شوند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱)

حمد مخصوص خداست. در معنای حمد مطالب خیلی مفصلی گفته شده است. **حمد** در کتب مختلف، معانی مختلفی دارد. ستایش؛ واکنش نشان دادن در برابر حسن و زیبایی است. در معنای دقیق‌تر، به جلوه دادن حسن چیزی، حمد گفته‌اند. انعکاس دادن یک حسن را، ستودن چیزی می‌گویند.

این موضوع با شکر پیوند خورده است. **شکر** یعنی نعمتی یا پدیده‌ای یا واقعه‌ای، خوبی‌ای برای من داشته است که می‌خواهم واکنش خوبی در برابر آن داشته باشم. مفهوم شکر به مفهوم حمد خیلی نزدیک است. در حمد انعکاس حسن مهم است و در شکر به کار بستن و عملی را درست انجام دادن اهمیت دارد. حمد روح شکر است یعنی زمانی که زیبایی و حسنی را می‌بینید و در برابر آن ساکت نیستید و به دنبال جلوه دادن آن هستید. حمد وقتی است که می‌خواهید شما هم از آن بهره داشته باشید و به این دلیل آن را منعکس می‌کنید. حمد ساکت نبودن، در مقام حسن و جمال است!

حمد در موارد مختلفی آمده است حتی برای عذاب هم الحمدلله گفته شده است اینکه زیبایی برای خداست نه برای شیء. گل زیبا است اما زیبایی نیست. زیبایی چیزی است که اتفاقاً گل هم آن را دارد. اگر گلی پژمرده شود، زیبایی از بین نمی‌رود. خود زیبایی چیزی غیر از این موارد است که حسنش برای خودش نیست بلکه آن را گرفته است.

حسن برای مخلوقات نیست بلکه برای دیگری است و مخلوقات آن را دریافت می‌کنند. در قرآن دنیا شیئی است که مجبور است مکرر زیبایی‌اش را از دست بدهد و این سبک حمد سوره کهف است. دنیا زیبایی زودگذر است. زیبایی برای چیزی نیست بلکه زیبایی را در هر چیزی که می‌بینید، جلوه خدا را می‌بینید و برای هر چیزی که ستایش داریم در واقع خدا را ستایش می‌کنیم. هر کسی در این عالم احساس **زیبایی** می‌کند، آن زیبایی برای خداست و اصل زیبایی برای انسان عاریه‌ای است.

حالا که فهمیدی همه زیبایی‌ها برای خداست، پس لطفاً به غیر از خدا برای کسی **عبد** نشو! این سبک سوره حمد است. هر زیبایی که نسبت به آن واکنش نشان می‌دهید یعنی حمد کردن. اگر انسان‌ها این موضوع را متوجه شوند، هیچ‌وقت گناه نمی‌کنند. چون شیطان کارش ایجاد زینت در چشم انسان است. هر کسی گناه می‌کند، هنوز الحمدلله را نفهمیده است. هر کسی که گناه می‌کند، انسان بی‌هنری است. کسی هنرمند باشد، گناه نمی‌کند. در روایات می‌فرمایند که خود را ارزان نفروشید.

هنر معادل ایمان است. آنچه به ما به اسم هنر می‌دهند، سو استفاده از حسن‌ها برای ایجاد زیبایی است. بزرگ‌ترین هنرمند عالم حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. فرآیند بت‌شکنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) یک الحمدلله است!

جایی در این عالم خالی از حمد خدا نیست و انسان مومن چون فقط با خدا زندگی می‌کند، در هر صحنه‌ای فقط با خدا زندگی می‌کند و سوره کهف حمد در صحنه‌های پرتلاطم زندگی است.

این موارد حمد به سبک سوره انعام است که در میدان‌های **احتجاج** و مقایسه، به ماندگاری زیبایی‌های نزد خدا می‌رسد. عبودیت، می‌شود خود هنر. این منطق حمد است. همه دین را با این منطق می‌توان توضیح داد. مفهوم حمد، در بر دارنده همه مفاهیم است.

در سوره مبارکه سباء وجه دیگری از این حمد مطرح می‌شود. حمد سوره مبارکه سباء این است که فکر می‌کنید زیبایی‌ها برای دنیاست اما در اصل برای **آخرت** است. حمد مخصوص کسی که همه عالم را در اختیار دارد و حمد در آخرت هم برای اوست. مشخص است حمد برای خداست، چه در دنیا و چه در آخرت اما در سوره اشاره دارد به اینکه آخرت حیثیتی از حمد دارد که باید اظهار شود.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

علم خدا متعلق شده و جریان یافته است در همه آنچه در زمین وارد می‌شوند و از آن خارج می‌شوند، یا از آسمان پایین می‌آید یا به آسمان صعود می‌کند و این انواع حرکت را نشان می‌هد. علم خدا در همه حرکات جاری است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳)

آدم‌های کافر گفتند **احتمالا ساعتی** نخواهد بود و بعید است چنین چیزی بخواهد بیاید.

به پیامبر (ص) می‌گوید، بگو «بلی» قطعاً برای شما هم خواهد آمد، از سوی کسی که عالم غیب است.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلِيكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

مثقال ذره‌ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه همه ثبت شده است و حاضر می‌شود. همه این‌ها منجر به این می‌شود که جزای ایمان و عمل صالح داده می‌شود. در بین همه آنها هم مغفرت و رزق را مطرح می‌کند. مغفرت یعنی همه چاله‌هایی که داشته‌اند، پر می‌شود و تازه جریان جدیدی از رزق به آنها می‌رسد.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أَوْلِيكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۵)

اما کسانی که می‌خواستند اثبات کنند **وعده‌های خدا** انجام نخواهد شد، عذاب خواهند داشت.

وَيَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (٤)

کسانی که اوتوالعلم هستند و به آنها علم رسیده است، می‌بینند که آنچه از سوی پروردگار بر پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) نازل شده، حق است و باور دارند که کتاب به سوی صراط عزیز حکیم هدایت می‌کند. صراط جهت درست است که با ویژگی‌های عزیز و حمید ذکر شده است. **صراط عزیز حمید** یعنی صراط عزت بخش ستوده یا صراط عزت بخش که ستوده می‌کند. یعنی هم خودش عزیز است و هم عزت می‌بخشد و هرکسی در آن قرار بگیرد، مزین به حمد می‌شود. کار عبد، جلوه کمال است. همه عبودیت و برائت از دشمن، حمد است.

در سوره مبارکه فاطر، حمد فرد را رفعت می‌دهد.

حمد در آخرت برای خداست و اوست که صاحب حکم است و به جزئیات آگاهی دارد. حمد در همه جا برای خداست. در آیات بعدی، آخرت را به علم خدا و انکار قیامت نسبت می‌دهد و غیب در ارتباط با آخرت است. جزا، مفهوم آخرتی است. در سوره سباء، آیات در مورد آخرت، در ابتدا سوره آمده و با بیان‌های مختلف در مورد آن صحبت می‌کند.

قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (٤٦) قُلْ مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٤٧) قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَاقِمَ الْغُيُوبِ (٤٨) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (٤٩) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (٥٠)

این‌ها آیاتی هستند که زیاد شنیده‌ایم.

وَلَوْ تَرَى إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (٥١)

وقتی کفار به فرغ می‌افتند، از جایی نزدیک اخذ می‌شوند.

وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَافُسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (٥٢)

در آنجا می‌گویند ایمان آورده‌ایم و خداوند می‌گوید، آخرت نزدیک است و شما دور بوده‌اید و دست شما از ایمان دور است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳)

از قبل کافر شده بودند و برای خودشان از دور هر کاری می‌خواستند انجام می‌دادند.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

آخرت که می‌آید بین این افراد و اشتهاهای آنها، برای همیشه فاصله می‌اندازد. یعنی انسان کافر که جهنمی می‌شود، بی‌اشتها می‌شوند! در صورتیکه برای بهشت می‌گویند در آنچه می‌خواهند، خالد می‌شوند! آدم مؤمن همیشه به اشتهاش می‌رسد اما آدم کافر به آنچه به آن اشتها دارد، نمی‌رسد.

این سوره تعریفی از **آخرت** می‌دهد که متفاوت از افکار ما می‌باشد. ما نوعاً از کافران این غیب نیستیم اما تصور ما از آخرت دور است. برخی می‌گویند که وقتی از دنیا رفتید، به آخرت می‌رسید و هر لحظه هم ممکن است انسان بمیرد. البته همین مرگ هم برای ما بعید است. در ذهن ما تصویری بعید از آخرت ترسیم شده است. در حالیکه آخرت در این آیات، خیلی راحت بیان شده است. آخرت هیچگاه برای کسی بعید نمی‌شود اما انسان می‌تواند از آخرت دور شود.

آخر است. نه **آخرت**. **آخر** یعنی دیگر. ولی **آخر** به معنای انتها و بعد است. این بعدش است اما اینکه کدام بعد است، مشخص نیست. انسان فریب خورده است که این بعد را زمانی در نظر گرفته است در حالیکه نزدیک‌ترین مفهوم به آخرت، مفهوم **غیب** است. غیب هست اما شما متوجه آن نیستید. دنیا، ظرف علم و توجه ما را پر کرده است و برای آخرت جایی نگذاشته است.

موت انتقال است. انتقال از دنیا به آخرت موت است و از دنیا خروج پیدا کردن است.

در **مقام تفصیل** حرف سر این است که آخرت دنیا را احاطه کرده است و دوری برای آخرت بی‌معناست. آخرت نمی‌تواند دور باشد.

به انسان **سمع و بصر و افنده** داده‌اند و گفته‌اند اینها را سالم نگه دار. این برای آخرت توست. انسان باید در آخرت زندگی کند. انسان در دل ظلمات، رشد می‌کند و باید بلد باشد، در غیب زندگی کند. انسان باید در غیب زیستن را بیاموزد. انسان باید یاد بگیرد که در دنیا باشد اما آخرتی زندگی کند و به وعده‌ها ایمان داشته باشد.

یقین که داشته باشیم، خواهیم دید. دنیا عالم محدود است و بلد نیستیم با اعمال محدود، آرزوی بی‌نهایت کنیم. انسان طوری آفریده شده است که او را در این غیب و ظلمات قرار داده‌اند تا میل به بی‌نهایت و اشتیهای آخرتی داشته باشد. کافر محکوم به جدایی از اشتها است. چون به دنیا خو گرفته، در حالیکه این همه آن چیزی که باید، نبوده است.

«هب لی کمال انقطاع الیک» یعنی قبل از آن انقطاع‌هایی وجود داشته است.

حقیقت علم در منظر قرآن علمی است که به آخرت تعلق پیدا کند و نه به دنیا. علمی علم است که وجهی از آخرت را برای انسان باز کند، در غیر اینصورت، فنّ است. علمی علم است که حتماً آخرتی را نشان دهد.

در آخرت همه حمدها برای خداست. در موضوع دنیا و آخرت، شما در عالمی هستید که خودش در عالم دیگری است و همه زیبایی‌هایی که در این عالم می‌بینید، مربوط به آن عالم است. همه حمدها در بستر آخرت است. فریب حمدهای دنیایی را نخورید. این موضوع جالب است که یکی از موارد زیبایی در کل عالم، رابطه عاطفی بین دو فرد با جنسیت مخالف است که به ازدواج می‌رسد، اما اصل آن آخرتی است! زیبایی که شما آن را زیبا می‌پندارید، اگر با گذر زمان کم شد یعنی آخرتی نیست. در ذات دنیا، حسن چون برای خودش نیست. بلکه دنیا به سمت از دست دادن حسن پیش می‌رود.

هرچه از حمد تصور دارید در بستر آخرت محقق می‌شود. رابطه عاطفی بین مادر و فرزند را همه عالم می‌فهمند، این زیبایی به آخرت بر می‌گردد. اگر جنس آن دنیایی باشد، محکوم به زوال است. زینت حبّ شهوات کار شیطان است. با حبّ شهوات، باید زینت ایمان را کشف کرد. سوره مبارکه سباء، بیان‌کننده زیبایی آخرتی است.

بیاناتی در مورد حضرت علی اکبر (علیه السلام) به مناسبت ولادت ایشان

- ان شاء الله میلاد حضرت علی اکبر (علیه السلام) بر همه مبارک باشد. تعبیری که در مورد ایشان به کار رفته است، تعبیر بسیار عجیبی است^۱ گویی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دوباره متولد شده‌اند. ان شاء الله که خیرات و برکات این مولود مبارک، به ما نیز واصل شود، صلواتی ختم بفرمایید.
- هر مخلوقی در عالم با خود پیام‌هایی به همراه دارد. برخی از مخلوقات مثل انسان پیامش **عقل و تفکر و شعور** است. هر انسانی در عالم می‌تواند **پیام اختصاصی** داشته باشند. پیام حضرت علی اکبر (علیه السلام) این است که می‌شود کسی در عالم شبیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شود و این پیام عجیبی است. ان شاء الله این پیام به ما انتقال پیدا کند و سعی کنیم از منطق و خلق و خلق خود، شبیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بشویم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.
- ما نمی‌دانیم که از ذریه حضرت علی اکبر (علیه السلام) کسانی بر جای مانده‌اند یا خیر. ایجاد نسل و ذریه به ازدواج کردن نیست بلکه به **القاء معنوی** است. کسی می‌تواند به ظاهر، نسبت فامیلی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نداشته باشد اما فرزند پیامبر باشد. همه انسان‌ها با الگوگیری از او می‌توانند نسل و ذریه او به حساب بیایند. این در واقع تعریف جدیدی از الگوسازی است. فردی بچه‌دار نمی‌شود یا اساساً نمی‌تواند ازدواج کند، اما می‌تواند با القائی که دارد معنویت خودش را انتقال دهد. این ساختاری است برای کسانی که فرزند ندارند. ان شاء الله ما خودمان جز ذریه اهل بیت (علیهم السلام) باشیم و نظامات عالم را باور کنیم و از آنها بهره‌مند شویم، صلواتی ختم بفرمایید.
- چون گفته‌اند، ازدواج کنید، ازدواج می‌کنیم اما ذریه به ازدواج نیست و کمال منحصر در جایی نیست. همین که انسان بفهمد امکان این را دارد که جزء ذریه علی اکبر (علیه السلام) باشد، در او **شکوه** ایجاد می‌کند.
- هر کدام که اینجا هستید، اگر به شما بگویند فرزند حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) هستید، حتماً حس شما نسبت به زندگی و همه چیز تغییر خواهد کرد. مثلاً گفتند هر کسی در این منطقه باشد، فرزند امام است. این موضوع افتخاری دارد و سعی می‌کنید خیلی کارها را انجام دهید. حالا فرض کنید همه ما فرزندان حضرت مهدی (عج الله

^۱ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنَظِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَيْ نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرِّقَهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَزِفَهُمْ تَمْزِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدًا، وَ لَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا، فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَصْرُونَا نَمَّ عَدَاوًا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا

تعالی فرجه الشریف) و فرزند حضرت علی اکبر (علیه السلام) هستید! فرزندی به این توالد و تناسلی که ما فکر می کنیم نیست بلکه به تشابه است و این تشابه می تواند به شکل های مختلف صورت بگیرد. از امروز می خواهیم پدرمان حضرت علی اکبر (علیه السلام) باشد تا ببینیم که زندگی ما چه تغییری می کند. ای کاش انسان بتواند چنین حسی را در خود القاء کند. از همه اهل بیت حضرت علی اکبر (علیه السلام) را انتخاب کرده ایم، چرا که ایشان خیلی ویژه هستند و دارای القائنات عجیبی در عالم اند. هر کسی با حضرت ارتباطات معنوی بگیرد، حس ولایت مداری و تشابه به پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) در او شکل می گیرد. هر کسی می خواهد تشابه اش به پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) زیاد شود، به ایشان متوسل شود. این افتخار بزرگی است. خدا توفیق دهد تا همه این حس را درک کنیم. نشانه اش این است که فرد، **حس نسبت داری** با او دارد.

حمد، امر مشترک در فضای دنیا و آخرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱)

سوره سبأ از سوره های **حامدات** قرآن است. سوره های حامدات شامل حمد، كهف، سبأ و فاطر می باشد. سوره های سبأ و فاطر در مصحف کنار هم قرار گرفته اند و مضامین شان خیلی شبیه به یکدیگر است. این سوره ها، خیلی سوره های خاصی هستند. از سوره های خوش قرآن هستند و با خواندن شان، احساس خیلی خوبی به انسان منتقل می شود. خیلی ها وقتی قبل از خواب این سور را می خوانند، آرامش خاصی می گیرند.

عبارت «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ» به این سوره اختصاص پیدا می کند و به نوعی دنیا و آخرت را با هم اشتراک گیری می کند. به این ترتیب که در دو فضای آخرت و دنیا، چیزی که مشترک است حمد است.

حکیم خبیر

حکیم خبیر یعنی حکم فقط برای خداست و او پیوسته در حال حکم دادن است. هیچ حالت و هیچ لحظه ای در هیچ موجودی نمی گذرد مگر اینکه آن موجود برای هر فعل و انفعالی حکم دارد. او خبیر است و می داند که آن موجود بعد از آن حکم، آن را انجام می دهد یا نمی دهد. یعنی برای بعدش هم حکم دارد. حکیم خبیر است یعنی حکیم حکیم

است یعنی هم قبل از عمل و فعالیت، حکم دارد و هم بعد از عمل و فعالیت، حکم دارد. به این حالت می‌گویند حکیم خبیر.

باطن عالم هم مشغول حمد است. باطن هم تجلی دارد و فقط اراده محض نیست.

سرّ حیات موجودات

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

این آیات از دعاهای روزانه حضرت امیر (علیه السلام) است. زمین به گونه‌ای است که آب وارد آن می‌شود. زمین سطحی دارد که امکان داخل شدن آب و دانه دارد و از آن دوباره آب، دانه و... مجدد خارج می‌شود. وقتی زمین اذن ندارد برای فرو بردن آب، تبدیل به سیل می‌شود و اگر اذن خارج کردن نداشته باشد، دانه‌ای نمی‌روید. در هر ساحت زمین همین گونه است. اگر بعدا اثبات شد، نفس مثل ارض انسان است، در آنجا نیز همین حالت وجود دارد، داخل شدن و خارج شدن دارد. سلول‌ها اگر این ولوج و خروج را نداشته باشند، حیات در آنها رخ نخواهد داد و این آیه سرّ حیات در هر موجودی است.

چهار خاصیت اصلی مطرح می‌شود که حیات را در زمین جاری می‌کند و اگر این چهار خاصیت در هر جای دیگر وجود داشته باشد، حیات در آنجا نیز جریان می‌یابد:

۱. وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ: یعنی از آسمان قدرت نزول پیدا می‌کند.
۲. وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا: همچنین امکان عروج در آسمان وجود دارد. مثل آب که می‌تواند بالا برود، در غیر اینصورت چرخه شکل نمی‌گرفت.
۳. يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ
۴. وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا

رحیم غفور

صفت «رحیم غفور» در اینجا تجلی پیدا می‌کند. رحیم یعنی خداوند رحمت داده است، رحمتی که کاربرد داشته است و جزایش به صورت پاداش است و غفور یعنی آن پاداش، آنقدر پاداش است که می‌تواند هر نقصی را در مخلوق

جبران کند. بالاترین خاصیت این پاداش، دوام رحمت است و اینجا رحیم رحیم است یعنی رحیمی که وقتی می دهد بعد آن هم، باز رحمت است، رحیمی که غفور است، رحیم رحیم است.

در سوره هایی که «غفور رحیم» آمده است، گانه فرد کارهایی انجام داده است و جبران کرده است و مورد مغفرت قرار گرفته و عملش در آن سوره استغفار است و این استغفار، به او رحمت داده است.

این آیه را به انسان اختصاص می دهد. برای انسانی که در این ارض زندگی می کند و عمل صالح انجام می دهد، جزایی در نظر گرفته می شود. جزا را مشتمل بر غفران بعدی می داند.

روز قیامت

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

کسانی که دچار کفر شده اند با روز قیامت مشکل دارند.

می توان «لام» را لام غایت و غرض گرفت. خیلی ها در اینجا لام را لام غایت گرفته اند. عده ای کفر می ورزند به اینکه روز قیامتی وجود دارد که هیچ چیزی در آن مخفی نیست. هر عملی در هر حد مثقال، جزا و پاداش دارد. اگر لام غرض گرفته شود به این معنا است که همه اتفاقات می افتد تا جزا داده شود. که البته اکثر مفسرین، لام غایت گرفته اند.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ (۵)

عده ای سعی می کنند در حالیکه می خواهند خدا را به عجز در بیاورند، در نظام عالم دستکاری کنند! خدا می خواهد همه انسان ها به مقام انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین برسند اما انسان می گوید کاری می کنم که چنین نشود.

ما نوعا کسی را ندیده ایم که در آیات خدا کاری کند که بخواهد خدا را عاجز کند. معنای به عجز در آوردن اینگونه است که همین که فردی احساسش به خدا این باشد که من فلان کاری که خدا خواسته است را انجام نمی دهم، جزء همین آیه محسوب می شود!

اگر کسی بخواهد از حوزه این آیه خارج شود، چه باید بکند؟

- کسی که بگوید من از گناه خود ابراز پشیمانی می‌کنم و استغفار و توبه می‌کنم.
- راه دیگر این است که اگر خدا گفته است که انسان با اطاعت به درجات بالا می‌رسد، انسان حرف خدا را گوش دهد تا به درجات بالا برسد و نگوید برای من نمی‌شود! فرد نباید خودش را از آیات رحمانی مستثنی کند. چون موافقی هست که فرد فکر می‌کند خدا می‌خواهد هدایت کند اما هدایت نمی‌شود. خدا خواسته اما نمی‌شود! این هم خودش «فی آیاتنا معجزین» می‌شود.

صراط عزیز حمید

وَيَرَى الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (٦)

هر چه خدا نازل کرده است، حق است و هر چه گفته **درست** است، حق است و باید آن را تصدیق کرد. آیا در معرض این هستیم که بگوییم «أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ» خود را از آیه پنج خارج کرده‌ایم اما اگر گفتیم نه، قرآن خوب است ولی ربطی به ما ندارد، گویی خدا برای هدایت بشر تلاشی کرده است اما نشده است. دلیل مان هم چیزی است که می‌بینیم.

صراط به واسطه عزیز حمید، عزیز حمید می‌شود. کسی که در صراط قرار می‌گیرد متصف به این صفت می‌شود. انسان به محض اتصالش به خدا چنین صفاتی را می‌گیرد.

انسان باید بپذیرد که جزئی از «الذین آمنوا» باشد و نباید خود را جدا کند. اگر انسان نپذیرفت، نشانه عجز خدا نیست بلکه بها دادن به اختیار در حوزه انسان است و یک مرتبه خیلی بالا می‌رود و به طور مطلق جبر را برمی‌دارد. بد اخلاقی و صفات بد را نمی‌توان به خدا نسبت داد زیرا خدا وحی را نازل کرده است تا چنین نشود.

انسان باید نسبت به خود و هستی خوش گمان باشد. ما برای بدبختی و نداشتن و ناتوانی خلق نشده‌ایم. این جدل با خدا یک مدل معجزه است! او می‌گوید چنین کارهایی را انجام بدهید، حتما هدایت می‌شوید در مقابل، ما می‌گوییم از کجا معلوم که اینگونه باشد!!

ایجاد حسن ظن در انسان برای ایمان آوردن

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مَزِقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸)

وقتی این آیات را می‌خوانیم، باید بتوانیم با خدا مناجات کنیم و بگوییم خدایا تو که می‌دانی ما جزئی از این آدم‌ها نیستیم. ما هیچوقت نگفته‌ایم که پیامبر (صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است افترابی به تو بسته باشد و یا جنه‌ای در ایشان باشد. خدایا شکر که از این افراد نیستیم. این سوره می‌خواهد حسن ظنی و سپس ایمانی را به ما بدهد.

ایجاد امنیت در زمین

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشْأَ نَحْسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

اگر خداوند می‌خواست با تغییری کوچک در وضعیت زمین کاری می‌کرد که انسان یک مرتبه در آن فرو رود یا از آسمان چیزی بر سرش بخورد. اگر فرضاً زندگی انسان از اجرام آسمانی در امان نباشد و هر چند وقت یک بار جرمی نامعلوم در یک شهری از زمین برخورد کند. انسان برای هدایت شدن آمده است و همه مقدمات آن نیز فراهم شده است. سنگی از آسمان نمی‌آید و زمین هم چیزی را در خود فرو نمی‌برد! اگر تمام عالم سیل بیاید، به اندازه افتادن جرمی از آسمان نیست. امنیتی که خدا برای زمین ایجاد کرده است، بسیار غایت‌مند است.

فضل‌های در اختیار انسان

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارُ لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) أَنْ أَعْمَلُ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرُ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوها شَهْرٌ وَ رَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنَّةِ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَذَّنِ رَبُّهُ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲)

فضل‌هایی به انسان داده شده است. انسان می‌تواند باد و کوه و جن و ... را در تسخیر خود داشته باشد و البته آیات به گونه‌ای است که حالا این‌ها خیلی چیز مهمی نیست! به او گفته‌ایم «وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». برای ما خیلی عجیب است اما در آیه خیلی عادی گفته می‌شود.

مرگ

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)

شخصیتی افسانه‌ای از حضرت داود و حضرت سلیمان (علیهما السلام) می‌سازد که می‌توانند از همه آنچه که هست، استفاده کنند و از همه امکانات بهره ببرند. یک مرتبه چراغ آنها خاموش می‌شود و با مرگ همه این اتفاقات متوقف می‌شود. در یک لحظه هر چه که از دارایی داشته است، صفر می‌شود. حتی اگر حضرت سلیمان (علیه السلام) باشد، ساختاری که خبررسانی کند که او از دنیا رفته یا حتی اینکه خودش به بقیه بگوید من از دنیا رفته‌ام نیز در اختیارش نیست! مرگ مهم‌ترین نقض‌کننده حیات است. مرگ یقینی است که هیچ شکی در آن راه ندارد. بهره تو از دنیا محدود است و هر چقدر هم که دارا باشی، اجل مشخصی داری. اگر در زندگی انسان مرگ نباشد، خیلی دچار غفلت می‌شود. همه غفلت‌های انسان نتیجه این فراموشی است.

دعاهای عملی

لَقَدْ كَانَ لِسِيَّ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جِئَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵)
فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِيْ اُكُلٍ خَمْطٍ وَ اَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶) ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِيْ اِلَّا الْكٰفِرُوۡرَ (۱۷)

اگر شکر کنید، قطعاً عقاب نخواهید شد.

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السِّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ اَيَّامًا اٰمِنِيْنَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ اَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيْثَ وَ مَرْقَنَاهُمْ كُلٌّ مِّمَّزِقٍ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شٰكُوْرٍ (۱۹)

هیچ انسانی ظاهراً دعا نمی‌کند که خداوند وضع او را بد کند! اما به دلیل ظلم به نفس، دعای تکوینی‌اش می‌شود اینکه خدایا برای ما عذاب بفرست تا بین شهرها مان فاصله بیفتد! اگر زکات ندادی یعنی جان این گوسفندها را بگیر. اگر دانستید که حیات با درخت است و درختان را بریدید، یعنی دعا می‌کنید که خدایا سیل بیاید تا اینجا را از بین ببرد! و البته این طبیعی است. دعا به لفظ و زبان نیست. گناه کردن یعنی دعا کردن برای یک عذاب ناغافل.

اگر کسی در شهری منکرات انجام دهد یعنی دعا می کند خدایا در این شهر زلزله بیاید. ربا دادن و گرفتن؛ دعایش این است که مرا به بدترین وجه ذلیل کن. اگر کسی غیبت کرد یعنی دعا می کند خدایا پشت سر من به بدترین وجه حرف بزنند و اعتبار و آبرو و محبوبیت نمی خواهم. هر کسی دروغ گفت، دعا می کند که خدا بر سر من کلاهی بزرگ بگذارد که اصلاً هم نفهمم از کجا چنین کلاهی بر سرم رفته است! هر کسی مال یتیم خورد یعنی دعا می کند خدایا مال بچه های مرا بخورند، مهم نیست. اگر کسی به کسی طعنه زد یعنی خدایا جوری حال من را بگیر که کلا زیر رو شوم!

الحاق به اوتوالعلم مهم است و نه الذین كفروا و در مورد این موضوع هم نباید چانه زده شود! همه بدبختی ها سر همین چانه زدن هاست.

یقین داشتن به آخرت

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

به چه جراتی و حقی می گوید که ظن ابلیس را پذیرفته اید و چرا خود را در «فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» قرار نمی دهید؟ چرا نباید بگویند که شیطان بر من سلطه ای ندارد؟ فقط یک حرف می توانید بگویند و آن هم این است که من شک دارم آخرت باشد اما این را هم که نمی توانید بگویند! من می دانم آخرت هست، مرگ هست. این خطاب در کل قرآن، مخصوص این سوره است. داستان را در اینجا متفاوت می کند.

دو حالت وجود دارد؛ یا انسان به آخرت شک دارد یا ایمان دارد. اگر ایمان دارد یعنی ابلیس سلطانی بر تو ندارد و اگر بر تو سلطه دارد یعنی تو به آخرت شک داری. طوری حرف می زند که بگوید به آخرت ایمان دارم. «يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ» یعنی آخرت در زندگی جاری است و بوسیله آخرت ایمان را به روز می کنند.

شک یعنی اینکه آخرت به عنوان یک محکم در زندگی نباشد. شک یعنی آخرت به عنوان یک مولفه یقینی و محکم در زندگی آنها جاری نیست.

شک در قرآن به معنای یقین نداشتن به امر یقینی و اعتنا نداشتن به آن است و این خیلی با شکی که در فارسی می گوئیم، متفاوت است.

برائت از کفر

انسان‌ها در تاریخ دو دسته می‌شوند؛ کسانی که قبل از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند و کسانی که بعد از امام زمان هستند. کسانی که بعد از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند، اغلب بهشتی‌اند و کسانی که قبل از امام هستند، اغلب جهنمی هستند. برای شما سوال می‌شود که چرا اینگونه است. دلیلش اعتماد به خدا بوده است. کسانی که به خدا اعتماد کرده‌اند و آنهایی که به خدا اعتماد نکرده‌اند. به یکی گفتند تو خوبی، او پذیرفته اما دیگری همین را قبول نکرده و بد شده است. سرّ خوبی انسان این است که وقتی به او گفته‌اند تو خوب هستی، پذیرفته است و بنابراین از او جز خوبی صادر نمی‌شود.

جنس انسان رحمانی است و نه ابلیسی و اگر انسان این را بپذیرد با این حس می‌تواند بهشتی شود. جنس انسان جهنمی نیست و بهشتی است. اگر چنین است با کارهایی که جهنمی‌ها کردند، خود را جهنمی نکنید. سراغ فیلم و اینترنتی که فضایش کفر است، نروید و از نظام کفری که جهنمی است برائت بجوید. از تنبلی و بیکاری و کارنا بلدی خارج شوید. این‌ها برای کفر است. هر چه بی‌خاصیتی و بیهوده بودن و غمگین شدن و گناه آلود شدن است، برای ابلیس است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱)

از ابتدای سوره مشخص است که کسی که در میقات سوره سبأ پا می‌گذارد، به مشاهده آسمان‌ها و زمین دعوت است و تمایل دارد آخرت را با تمام وجود حس کند. منظر دید و چشم‌انداز کسی که این سوره را می‌خواند، مشاهده آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن است و همین‌طور مشاهده آخرت می‌باشد.

در راستای این شهود و مشاهده نیز با یکسری از اسماء الهی مواجهه می‌شود. این اسماء در واقع نشان‌دهنده جلوه‌های ربوبی است که فرد در این مسیر دیده است و کمال را از آن استشمام کرده است. در واقع کمال آنچه دیده است اسمی است که مشاهده کرده است. این موارد شاخص مشاهده می‌شود. به دلیل دیدن صفت حکیم خبیر، الحمد لله را می‌گوید.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

برای کسی که سوره سبأ را می‌خواند، در سیر شهودی که دارد (که شبیه شب معراج است) فرآیندهای کلی نظام عالم را می‌بیند که در آن قابلیت انتقال حیات یا جاری شدن حیات وجود دارد. این اولین چیزی است که به لحاظ رتبی جلب نظر می‌کند. اولین حقیقتی که از نظر رتبی هویدا می‌شود، فرآیندی است که منجر به حیات می‌شود و حیاتی را ایجاد می‌کند.

در این شهود حیات کمالی که فرد با آن مواجهه می‌شود، رحیم غفور است. سیر معنوی و گردش معنوی‌ای در عالمی داریم که شاید خیلی هم با آن انس نداشته باشیم.

راه اصلاح انسان

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳)

اگر پرنده‌هایی با برد پرواز بلند، مثل عقاب را دیده باشید، آن‌ها در آن بالا سیر می‌کنند و چرخ می‌زنند. برخی از سوره‌ها نیز اینگونه هستند که گویی عالم را از محلی مرتفع نگاه می‌کند. سوره اتفاقاً «الذین کفروا» را هم می‌بیند و

چیزهایی می بیند که با چشم نافذش می بیند و بین همه اتفاقات بدی که آنها رقم می زنند، این اتفاق را می بیند که این افراد اعتقادی به قیامت ندارند و اصلاً گمان نمی کنند آنچه از اعمال انجام شده است، یک مرتبه رو شود. چشم نافذ حامدانه انسان عرش نشین، وقتی کافر را می بیند، یک عیب می بیند و آن هم عدم اعتقاد به قیامت است و اینکه هر کار ریز و درشتی روزی هویدا خواهد شد. مشکل «الذین کفروا» و آنچه محور کفرشان شده است، غفلت نسبت به قیامت است.

«رَبِّ لَتَأْتِيََنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ»: بین صفت و موصوف فاصله افتاده است که مقام قسم را بالا می برد و در ازای آن دلیل قسم را روی «عالم الغیب» می برد. اشکال این فرد این است که بین همه این صفات منفی که «الذین کفروا» ممکن است داشته باشد، شروع آن به خاطر این است که فکر می کند می تواند کاری انجام دهد که کسی نبیند و ظاهر هم نشود.

اگر انسان فقط همین یک کار را اصلاح کند، اینکه در هر عمل و فکری، بداند که خدا او را احضار می کند و اعمال نه پنهان می شود و نه گم می شوند!

این امر خیال انسان را پاک می کند و صد در صد منجر به پاکی تصمیمات انسان می شود. اگر این موضوع را انسان در نظر نگیرد، آنگاه برای خود منطقه فراغتی ایجاد می کند که در آنجا احکام را برای خود تغییر می دهد و از آنجا به بعد فرد بد می شود. اگر کسی قیامت را فراموش کرد، محکوم به خطا و اشتباه و گناه است.

عالم الغیب خود عمل، غیب نیست. غیب باید از جنس حقایق باشد. حقایقی که متعلق به اعمال هستند، غیب می شوند. اگر کسی برای کسی بد بخواهد هر چند در پنهان باشد، در تکوین و غیب عالم این است که خوش نمی بیند. خدا عالم است یعنی جاری کننده غیب است. علم در اینجا به معنای احاطه نیست بلکه شبیه قدرت است و تَفَوُّق دارد.

قوانین و حکم رانی خداوند از مصادیق غیب است. یکی از مصادیق غیب، قوانین جاری در عالم است و عالم الغیب یعنی جاری کننده یا اذن دهنده آن خداست. هر انسانی محکوم به قوانینی است. انسان محکوم به هدایت است، اگر آخرت را بفهمد و اعمال خود را متناسب با آن قرار دهد. به این معنا که هر بروزی از انسان مخفی کردنی نیست و برای همه آنها قوانینی وجود دارد.

در فرآیند حیات، برخی محکوم به ارتقاء هستند و برخی محکوم به پائین آمدن. برخی از سوره‌ها به صورت واضح خاصیتشان این است که فرآیند رویت انسان را تغییر می‌دهند. نوعاً به مسائل اینگونه نگاه نمی‌کنیم اما سوره شیوه رویتی را به انسان آموزش می‌دهد که بتوان به عمق ماجرا توجه کرد.

مثلاً توصیف گیاه این است که وقتی بذر در خاک قرار گرفت و آب به آن رسید، رشد می‌کند. اگر بخواهیم به گونه‌ای دیگر در مورد گیاه بگوییم، می‌گوییم گیاه حیات خود را از آسمان و زمینی دارد که در آن زمین فرو می‌رود، ولوج می‌یابد و امکان عروج دارد بوسیله آبی که نازل شده است. ولوج و خروج دیدن برای گیاه، موضوعیت پیدا می‌کند. داشتن این تنوع در نگاه مهم می‌شود. نگاه به مسائل از زاویه‌های مختلف مهم است.

این سوره ایجاد تغییر نگاه و رویت به مخلوقات می‌کند و اگر کسی بتواند در خودش چنین تغییر نگاهی ایجاد کند، صاحب تحلیل می‌شود و می‌تواند خیلی مسائل را ببیند و به باطن جریان‌ها برسد.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۵) وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يَنْبِئُكُمْ إِذَا مَرَقْتُمْ كُلَّ مَرْقَةٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نَحْضِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

حضرت داوود (علیه السلام)

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰)

وقتی به آیات سوره نگاه می‌کنیم، غرض سوره به همه آیات سیطره دارد. گاهی غرض‌ها را از آیات قیامتی می‌فهمیم و گاهی غرض‌ها از حقایق سوره فهم می‌شود. غرض را گاهی از داستان متوجه می‌شویم. پیامبری بوده است به اسم داوود (علیه السلام). چند سالی در دنیا بوده‌اند و حاکمیت چندین ساله‌ای داشته‌اند. حالا می‌گویند او را توصیف کن. بیانی که در سوره استفاده شده است فرد را به غرض نزدیک می‌کند. یا در عذاب‌ها و هلاکت‌هایی که در سوره گفته شده است فکر کن و بین ویژگی عذاب این سوره با سایر سوره‌ها چه تفاوتی دارد یا به سراغ قوانین سوره برو و ... در اینجا فعلاً از داستان سوره می‌گوییم که خداوند به پیامبرش فضلی داده است. می‌فرماید به جبال و طیر گفتیم و آنها

را با او هم‌نوا کردیم. کوه‌ها و پرندگان در برابر مناجات او ساکت نبوده‌اند و این به معنای این است که دخالت و احاطه‌ای داشته است.

آهن برای او نرم بوده و با این آهن هر آنچه در اراده‌اش بوده، ساخته می‌شده است. کوه و پرنده و آهن در اختیارش بوده است. کوه، پرنده و آهن. کسی حاکم باشد و این سه را داشته باشد! این سه مؤلفه‌های قدرت بوده است. کوه اقلیم‌ها را جابجا می‌کند.

أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

به او گفته‌ایم زره بساز. او مرد جنگ است. پس یک نبی مجاهد را معرفی می‌کند. نبی در صحنه به عنوان کسی که در تکنولوژی سلاح‌های جنگی، ابداع دارد. فضای جهادی است. گویی حدیدی که به او داده‌ایم برای این بوده است که با ساختن زره، اقامه قسط کند.

سنگ آهن را می‌توان با یک آهن‌ربا تشخیص داد. اینکه بخواهید با این سنگ آهن در و پنجره درست کنید و با آن زره هم بسازید، خیلی داستان متفاوت می‌شود. برای ساختن زره باید آنقدر این آهن سبک شود که بتواند زره شود. «أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ» یعنی نرم کردن حدید به شکلی که اگر لباسش کرد، مزاحم رزم او نشود و این کار برای حضرت داوود (علیه السلام) انحصار داشته است.

حضرت سلیمان (علیه السلام)

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَأْذَنُ رَبِّهِ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَن أَمْرِنَا نُنْذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲)

فرزند حضرت داوود (علیه السلام) چند مؤلفه به آن سه مؤلفه قبلی اضافه کرد؛ تسلط و سیطره بر باد. کار کردن با مس نیز در فرآیند قدرت او قرار گرفت و همینطور بحث جن.

باد یعنی تمام جریانات و جابجایی اقلیم‌ها با باد است. اگر این باد متوقف شود یا تغییر مسیر دهد، موجب تغییر اقلیم‌ها خواهد شد. خیلی از مباحثی که در حوزه دفع بلا مطرح می‌شود، تأثیر بر روی باد است. نوعاً برای باد خیلی ارزشی قائل نیستیم در حالیکه باد نزدیک‌ترین مخلوق به اراده خداست. چون چیزی نیست اما همه کاری انجام می‌دهد! باد

شیث خارجی به این معنا ندارد. اختلاف پتانسیلی ایجاد می‌شود و انتقالی صورت می‌گیرد و در اثر این انتقال، باد پدیدار می‌شود. باد، یک نامرئی تأثیرگذار بر روی مرئی‌ها به صورت ویژه است.

حضرت سلیمان (علیه السلام) ریح را در اختیار داشته است.

کشف قوانین مربوط به باد دیررس هستند اما بسیار اثرگذارند. این موارد از سنخ معجزه نیستند.

علوم غریبه یعنی علمی که قوامش به علم نیست بلکه قوامش به عالم است. به همین دلیل با تغییر عالم، علم منتقل نمی‌شود.

برای ما این بشارت وجود دارد که هر آیه‌ای که در مورد حضرت داوود و سلیمان (علیهما السلام) می‌خوانیم، معلم‌شان حضرت علی (علیه السلام) بوده است. شما در واقع با این آیات، توصیف جلوه‌ای از امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می‌خوانید، آن هم از جلوه تسلط ایشان بر اشیاء. لذا اینجا محل تعظیم در برابر مقام قدسی حضرت امیر (علیه السلام) است.

«أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ»؛ مس در انواعی از ظروف کارایی دارد. باید تحقیق شود که چرا مس از زندگی حفظ شده است یا حاکمیت آن کم شده است. فهمیدن چیز مهمی است و عده‌ای به خاطر خباثتی که داشته‌اند آن را از زندگی حذف کردند. ممکن است حدید، الزاما آهن به این معنا که می‌گوییم نباشد و دسته‌ای از آلیاژها باشد و نیز ممکن است خود عین القطر هم، اسم دسته‌ای از مواد باشد.

اگر حدید را نماینده یکسری از عناصر بگیرند و مس را نماینده دسته‌ای دیگر، ممکن است جدول مندلیف از اینجا در بیاید. ممکن است به دو بخش تفکیک شود. این موارد باید توسط دوستان علوم پایه مورد تحقیق قرار بگیرد و از مصادق پژوهشی در حوزه علوم پایه می‌تواند همین بحث باشد. به نظر می‌رسد حدید مجموعه‌ای از آلیاژها هستند و نه فقط آهن.

در اینجا جن‌هایی مطرح می‌شوند که مشغول ساخت و ساز هستند و اینکه قابل رویت بوده‌اند یا خیر، محل سوال است و نکات دیگری در این خصوص وجود دارد.

حضرت سلیمان (علیه السلام) و حضرت داوود (علیه السلام) ثمره حکومت حضرت موسی (علیه السلام) هستند. در واقع اولین پیامبر از پیامبرانی که توانست حکومت جهانی برپا کند، حضرت موسی (علیه السلام) بوده است. حضرت سلیمان (علیه السلام) و

حضرت داوود (علیه السلام)، عَلم حضرت موسی (علیه السلام) را بلند کردند و به نوعی علمدار و ابوالفضل ایشان محسوب می‌شوند! این جریان منجر شد، منویات حضرت موسی (علیه السلام) در حکومت دینی به نحو شایسته‌ای اجرایی شود. بعد از حضرت موسی (علیه السلام) دوره غیبتی شکل گرفت مانند غیبت در دوره ما و بعد از این غیبت که به ظاهر دین به منویاتش نمی‌رسد، حضرت سلیمان (علیه السلام) و حضرت داوود (علیه السلام)، عَلم حضرت موسی (علیه السلام) را بلند می‌کنند. نسبت حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت داوود (علیه السلام) و حضرت سلیمان (علیه السلام) نسبت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) با بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد.

هر کسی از این آیات برداشتی دارد. این داستان مربوط به ۲۷۰۰ سال پیش است. قرآن وقتی از ۲۷۰۰ سال پیش می‌گوید، از هدایت باد توسط عده‌ای می‌گوید، از تسخیر جن می‌گوید و این یک قدرت‌نمایی است برای اینکه خدای نکرده در این روزگار فریب تکنولوژی را نخوریم. اینکه یک شیء حذف شود و در جای دیگر اظهار شود، نشانه قدرت است یا ضبط صوت و ارسال آن توسط موبایل؟! خداوند افراد فرهیخته ویژه‌ای داشته است. کسانی که مقهور تکنولوژی غرب می‌شوند، احتمالاً این آیات را نخوانده‌اند.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ (۱۳) فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)

مدلی از عذاب

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵)

داستان دو نبی را به عنوان نمونه ذکر کرد و از سیطره آنها بر عالم تکوین صحبت کرد و حالا در اینجا می‌خواهد یک مدل عذاب را نیز ذکر کند.

فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِيْ اُكُلٍ خَمْطٍ وَ اَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶)

این آیات، آیات مهمی هستند از این جهت که به اقلیم‌های عذاب زده اشاره دارد. مثلاً اکل، درخت گز است. درختی پریشان حال با برگ‌های آویزان که برای بیابان‌زدایی استفاده می‌شود، هم نسبت به شوری و هم نسبت به خشکی مقاوم هستند. در شهری که درخت گز باشد، گفته شده است آن را ببرید و به جای آن درخت خوبی بکارید. این نوع درخت

فقط برای تثبیت بیابان کارایی دارد در غیر اینصورت زمینی که در آن چنین درختی باشد، به هیچ کاری نمی آید. خود این درختان گز هم مدل هستند. یک مدل آن رونده و مهاجم است. «بَدَلْنَا هُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ» در واقع از درختان مهاجم می گوید که وقتی شرایطش فراهم می شود، حمله می کنند و پر می کنند.

«وَشَيْءٌ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ» سدر هم نسبت به شوری و خشکی مقاوم است اما مثل دوتای قبلی نیست و آن را جدا کرده است.

خیلی از مناطق کشور درخت گز دارد که باید به جای آن به برکت وجود شما قرآن خوانها، این درختان جمع شده و به جای آن درختان پرثمر کاشته شود. می توان با این کار شهرها را آباد کرد.

نماد آبادانی یک شهر، درخت است. در این سوره نماد عذاب در یک شهر، درخت است. بیچاره شدن این افراد را، با داشتن درخت گز معرفی می کند یعنی دیگر کشاورزی ندارد، دام پروری در آنجا نیست و زندگی هم ندارد.

استفاده های جانبی زیادی می توان از این آیات داشت. شاخص پیشرفت یک شهر یا کشور را ممکن است پول یا ذخایر ارزی دانست. اما شاخص بهره مندی یک شهر از حیات، درخت است. اگر این حرف را بپذیریم، کسانی که برای سازندگی می خواهند کاری کنند، بررسی وضع محیط زیست از منظر گیاه و درخت است و سپس احیای این موارد. تا اقلیم احیاء نشود، شهر احیاء نمی شود.

ثروت با صنعت در جاهای مختلف نمی رود بلکه ثروت با درخت کاری به جایی می رود. چرا که چرخه ای ایجاد می کند که حیات را به جریان می اندازد. شاخص نابودی یک قوم را رویش درخت گز می داند.

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷) وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹)

اگر جایی مثل شمال که اقلیم مرطوب با ضریب رویشی زیادی دارد، در معرض سیل قرار بگیرد، خودش خاکی دارد که با سیل، خاکی می آید که کاملاً غیرزراعی است. کل زمین را برمی دارد و می برد و جای آن تا یک متر گل رس می آورد که اگر وارد آن شوید، نمی توانید از آن خارج شود! این مطالب و آیات برای ما ملموس نیست.

زمانی نعمت‌های خوبی داریم که قدردان آن نیستیم، وقتی آن را از دست می‌دهیم، چیزی جای آن می‌آید که حکم عذاب را دارد. قدردان نعمت بودن مهم است. این آیات تنها مربوط به قوم سباء نیست، بلکه مربوط به ما نیز هست. زمانی که انسان شرایط خوبی را از دست می‌دهد و شرایط بد جایگزین آن می‌شود، اولین ثمره چنین چیزی، افسردگی شدید و درماندگی شدید است. ان‌شاءالله خداوند توفیق دهد که جزیی از افراد صبار شکور سوره باشیم.

روایت جالبی در باب خواندن سوره قدر هنگام وضو گرفتن مشاهده کردم که فرمودند کسی که در هنگام وضو گرفتن سوره قدر را بخواند همه گناهانش می‌ریزد. برای اینکه قدر ماه شعبان را بدانیم، باید در آن استغفار کنیم. سوره قدر و خواندن آن در هنگام وضو گرفتن یک استغفار جانانه است که اگر کسی به سمت آن برود، خیلی از مسائلش ان‌شاءالله حل خواهد شد.

بیان آخرت در سوره سباء از حیث غیب بودن و باطن آن

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

برخی از سوره‌ها به طور واضح در مورد آخرت است، مانند سوره مبارکه نمل. مفهوم آخرت با مفهوم قیامت تفاوت‌هایی دارد. قیامت ناظر به عالمی است که بعد از حیات دنیا، اقامه می‌شود و ناظر به بعث و حشر و جهنم و بهشت است که در آن اتفاق می‌افتد اما آخرت الزاما با این موارد همراه نیست. آخرت مفهوم اعم است و عام‌تر است! گویی باطن دنیا است. سوره مبارکه روم به این موضوع اشاره دارد. سوره مبارکه نمل، تاثیرات آخرت‌گرایی را مطرح می‌کند و سوره روم نقش دین و وعده‌های الهی در تحقق این آخرت‌گرایی یا چگونگی آن را مطرح می‌کند.

سوره مبارکه سباء بحث آخرت را به طور ویژه از حیث غیب بودن و باطن بودنش مطرح می‌کند. سوره سباء را در مقایسه با دیگر سوره‌های نمل و روم که یکی آثار آخرت‌گرایی را مطرح می‌کند و دیگری شیوه آخرت‌گرایی را بیان می‌کند، سوره سباء بیشتر به چیستی و ماهیت و قوانین حاکم بر آخرت اشاره دارد و آیات این سوره خیلی قانون‌محور و قانون‌گرا است. به همین دلیل نوع گفتن‌های سوره متفاوت است. مثلا اگر بخواهد از رویش گیاه بگوید از نزول آب از آسمان می‌گوید و در بیانش هم غیبی‌گرایی و قانون‌مداری وجود دارد. آیه ۲ در این خصوص خیلی شاخص است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

سوره‌هایی که چنین وضعیتی دارند، اولین کاری که برای انسان انجام می‌دهند، عمیق‌تر کردن رویت و نگاه انسان است. خیلی سوره‌های عجیب و جالبی برای تقویت دیدن هستند. این سوره‌ها برای تعریف‌سازی و تغییر تعاریف در سبک زندگی مفید هستند. آیات سه و چهار، جهت اصلاح تعاریف هستند.

در این دو آیه بن و ریشه کار خوبی که انسان را به جزایی می‌رساند، بیان شده است که این بن و ریشه و ذات مغفرت و رزق کریم است. این خیلی حرف عظیمی است که بن ثواب کار خوب، مغفرت و رزق کریم است.

مغفرت یعنی انسان اثری از نواقص و محدودیت‌هایش باقی نماند و **رزق کریم** یعنی دریافت عالمانه باشکوهی از حقایق داشته باشد. حقیقت بهشت یا هر جزایی که نزد خداست، مغفرت و رزق کریم است.

بن تحول و خضوع انسان در مقابل پروردگار هم آیه ۳ است. این نیز انسان را به پایگاه محکمی مؤمن می‌کند و از سویی می‌داند که هر کاری را نمی‌تواند انجام دهد.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰)

آیات عجیبی است. اشاره دارد به رانده شدن ابلیس. وقتی شیطان رانده شد قسم خورد که همه را گمراه کند بنابراین بن هر گمراهی در زندگی انسان نتیجه رفاقتی با ابلیس و همراهی با او است. به همین دلیل در جاهایی که کار زشت و گناه رقم می‌خورد، شریک او ابلیس است و اگر انسان این را بداند، از هر گناهی بدش می‌آید. مثلاً بگویند غیبت کردن، تو را با ابلیس شریک می‌کند! مثل اینکه بگویند تو با جنایتکارترین فرد روزگار همراه و همراستایی و در حال اطاعت او هستی.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

بن کاری که منجر به فرار گرفتن در حریم امن می‌شود و انسان را از حیطة سحر و فریب شیطان خارج می‌کند، آیه ۲۱ است و به عنوان یک حرز می‌توان از آن استفاده کرد. ابلیس قدرت این را ندارد که روی عده‌ای سیطره داشته باشد و آنها را به تبدیل وضعیت و دگرگونی وادار کند. سلطه ندارد، سلطان از باید و نباید شروع می‌شود و هر قدرتی را شامل می‌شود.

می‌فرماید اگر ابلیس را قرار داده‌ایم، برای این بوده است که مشخص شود چه کسی ایمان به آخرت دارد. پس کسی که ایمان به آخرت را از خود اظهار کند، شیطان بر او سلطه‌ای ندارد و کسی که به آخرت یقین ندارد و به آن با عنوان یک گزاره تعریف شده قطعی رجوع نمی‌کند و به عنوان یک گزاره یقینی با آن برخورد نمی‌کند و نسبت به آن دچار شک است، سلطان شیطان بر او اعمال می‌شود.

ابلیس را بر آنان هیچ تسلطی نبود مگر اینکه می‌خواستند کسانی را که به آخرت ایمان دارند از کسانی که درباره آن تردید دارند یعنی به عنوان یک گزاره قطعی و یقینی قبول ندارند، متمایز شود.

علت تغییر خطاب‌ها به دلیل بیان بن‌هاست که با سایر بیان‌های قرآن متفاوت می‌شود.

آیات ۲۲ تا ۲۸ مربوط به کسانی است که غیر خدا را در زندگی‌شان دخالت می‌دهند و از آنها درخواست دارند. در واقع این موارد مجموعه‌ای از احتجاجات است که به عیب‌یابی افراد می‌پردازد.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲)

این آیه کسانی را می‌گوید که برای غیر خدا شأنیت قائل هستند، خواندن غیر خدا.

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳)

آیه مربوط به وسائط است. وسائط مفهوم وسیعی دارد. وساطت می‌کنیم برای انجام کاری. این وساطت را شفاعت می‌گویند. شفع دو نفر شدن و همراه کردن است. شفاعت مفهوم عامی است و استفاده از ابزار و غیب مثل ملائکه یا شخص را شامل می‌شود. استفاده از جن نیز جزء شفاعت قرار می‌گیرد. برای اینکه پیاده به خانه بروید، شفیع شما کفش است و در حالتی که با ماشین بخواهید بروید، شفیع شما می‌شود ماشین. **شفاعت** یاری کردن برای رسیدن به مقصدی است در حالیکه اگر خود فرد قرار بود به تنهایی خودش این کار را انجام دهد، امکانش نبود یا برایش سخت بود. ممکن است امکانات باشد یا یک مسیر و راه باشد مانند زمانی می‌خواهید در چیزی را باز کنید و حتماً به وسیله‌ای نیاز دارید. در دنیا انسان با این مسئله خیلی درگیر است و از مشکلاتش نیز چگونگی برخورد با این شفاعت چه در دنیا و چه در آخرت است. خیلی از مواقف انسان به بن بست می‌خورد، چون شفیع را پیدا نکرده است. این موضوع از دغدغه‌های مهم انسان در عالم است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

رزق عامل حیات و دارای مفهوم وسیعی است. اگر هوا به شما نرسد، زنده نمی‌مانید. طعام بیشتر ذائقه‌ای و اختصاصی است اما خیلی چیزها رزق است و ما از هر صد تا رزق، یکی را هم متوجه نمی‌شویم که رزق است! جنس رزق از رحمت است و با حیات مرتبط است.

قُلْ لَا تَسْتَلُونَنَا عَمَّا أُجْرَمْنَا وَلَا نَسْتَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)

این آیه در مورد عمل است. هر بروزی که بر روی زمین دارید، اسمش عمل است. خواندن و شفیع گرفتن و رزق داشتن و ابراز داشتن که در خودش یک چرخه ایجاد می‌کند.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶)

این آیه مربوط به گشایش است و مربوط به مقصدها است. باز شدن قفل‌ها و رسیدن به مقاصد است.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

این آیه راجع به الحاق است. راجع به شرک است و گزاره‌های ذهنی یا ذهنیت‌هایی که نسبت به هستی دارد. نوع ادراک فرد است نسبت به اثر و فاعل.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸)

این آیه مربوط به رسول است که از سوی خدا آمده تا انسان را از انحرافات نجات دهد.

بررسی بن زندگی و آسیب‌های وارد از ناحیه آنها

تا اینجا در این آیات دو مدل عبرت را مطرح کرده است؛ یکی زندگی حضرت سلیمان (علیه السلام) و دیگری از بین رفتن اقوام. بعد از آن به سراغ احتجاج‌هایی می‌رود که منجر به هدایت انسان می‌شود:

۱. ابلیس و چگونه تحت سلطه او قرار نگرفت. انسان روی زمین هبوط کرده است و قضا‌های رانده شده نیز وجود دارد. در این قضا‌های حتمی، انحراف و نجات و حفظ نیز وجود دارد. اول قضا‌های رانده شده است. قضا‌های رانده شده یعنی اراده خدا برای آمدن ما روی زمین و هدف خلقت را به همراه قضا‌های رانده شده، مطرح می‌کند.

- در آیات هدف از خلقت، ایمان به آخرت ذکر می‌شود. «یومن بالاخره» یعنی اینکه ایمان به آخرت را از خود ابراز می‌کند و معلوم می‌کند و رفتارهایش تجلی ایمان به آخرت است. تجلی اعتماد داشتن به حقیقتی است.
۲. در این زندگی دعا خیلی مهم است و انسان مالکیتی جزء دعا ندارد و اصلاح یا انحراف آن اهمیت دارد.
 ۳. شفاعت و بهره‌گیری از اسباب.
 ۴. رزق و حیات
 ۵. بروز یا به فعلیت رسیدن، به جلوه در آمدن
 ۶. مقصد
 ۷. گزاره‌های ذهنی و ادراکی و نوع دیدن و جهان‌بینی‌ها و مشاهدات
 ۸. واسطه‌ای از غیب برای هدایت به نام رسول

رابطه بین این موارد خیلی جالب است. تعیین روابط خیلی مهم است. انسان در رابطه با این موارد انحرافات پیدا می‌کند که بن آنها را در این آیات مشخص می‌کند. اگر به انسان بگویید که خالص زندگی یک انسان چیست و بینم بن آن چیست، این هشت مورد را می‌گوید. بیان انحرافات بن‌ها، خیلی اهمیت دارد. هر کسی خود را در این هشت مورد بررسی کند و ایرادهایش را پیدا کند.

۱. در قضا‌های رانده شده، مشکلی که انسان پیدا می‌کند این است که مشکلات و مسائل و بلاها را از سر تصادف، بیهوده و پوچ می‌پندارد. در حالیکه هر کدام از این مسائل برای این بوده است که در خوشی و سختی، ایمان به آخرت را اظهار کند. البته شیطان و ابلیسی در این بین است که دشمن توست که باید با او مبارزه کنی. اصل هوشیاری که خودش محل بحث بسیاری است. بنابراین اولین آسیب این است که انسان حوادث و رخداد‌های این عالم را، در مسیر اظهار ایمان به آخرت خودش نداند و از آن استفاده نکند. ایمان به آخرت یعنی اینکه هر کار خوبی که انجام می‌دهد، بداند خدا آن را نگه می‌دارد؛ چه کسی آن را ببیند و چه کسی نبیند. برای کار بد نیز همین است و اعتقاد دارد، عالم قاعده دارد.

۲. آسیب دوم در حوزه دعا این است که انسان منبع لایزال و حقیقت هستی را نبیند و خواستش را معطوف غیر خدا کند و فکر کند در این عالم محور عطایی غیر خدا وجود دارد. نشانه این آسیب تبعیت از غیر خدا در باید‌ها و نباید‌هاست. انسان باید در هر کاری که می‌کند، تابع باید و نبایدهای خدا باشد. اگر تابع باید و نباید خدا نباشد،

یعنی باید و نبایدش را از غیر خدا گرفته است و برای عالم، محوری غیر خدا در نظر گرفته است و البته این مربوط به دعاست و نه در خلق. این شد آسیب دعا و انحراف در دعا که آسیب توحید است.

دعا یعنی طلب کردن به شکل باید و نباید است. اگر محور خواهش فرد از خدا به غیر خدا بچرخد یعنی باید و نبایدی از غیر طلب کرده است و برای آن مالکیت قرار داده است. هر کسی که باید و نباید می کند، باید کسی باشد! کاره‌ای باشد، باید ملکی باشد، باید اعتباری داشته باشد، هر چند ممکن است انسان خود را به بی همه کسی بفروشد! اما در هر حال باید اعتباری داشته باشد. تو برای شیطان اعتبار قائل می شوی و این زشت است. تو در ملک خدایی و ملک و مالک و رب و اله تو، خداست.

خیلی وقت‌ها انسان گناهی می کند و می گوید نشد! و انجام دادم. خیلی از گناهانی که انسان‌ها مرتکب می شوند بالاخص اگر ابتدا به ساکن باشد، نتیجه رودر بایستی ماندن‌هاست. مگر چقدر می توان آن دیگری را کسی فرض کرد، که به خاطر او امر خدا را نادیده گرفت؟! ابلیس، مردم و منظر مردم را بزرگ جلوه می دهد. انسان از هیچ، همه چیز درست می کند. این انحراف در دعا است.

۳. انحراف در اسباب، تعطیلی و عدم استفاده از اسباب به بهانه اسباب، انحراف است. تعطیلی اسباب انحراف است. ما فکر می کردیم استفاده از اسباب یعنی از غیر خدا خواستن، در حالیکه خدا نظام شفاعت قرار داده است. برای زنده ماندن، باید غذا بخوری و کار کنی. نظام شفاعت باید استفاده شود اما این موضوع قاعده‌ای دارد. آلوده کردن نظام اسباب یعنی در جایی که نباید از سببی استفاده کنی، استفاده کنی و در جایی که باید از سببی استفاده کنی، استفاده نکنی. بنابراین انحراف در این حوزه می شود تعطیلی اسباب یا پرداختن بیش از حد به اسباب. کارهایی باید انجام داد و از اسبابی باید استفاده کرد. انحراف در شفاعت، افراط و تفریط در استفاده از اسباب است.

پاک‌سازی یک جامعه از اسباب، طهارت یک جامعه است. تعطیلی اسباب خیلی خطرناک است. یکی از دلایل عقب ماندن ما در حوزه‌های زندگی از نظر وضعیت معیشت اقتصادی، تقصیر خودمان است و هیچ ربطی به مقدرات الهی ندارد و به دلیل عدم استفاده ما از اسباب است. جامعه‌ای که از علمش استفاده نمی کند، چوب خواهد خورد. انحراف در اینجا انحراف در استفاده از علم و عدم تبدیل آن به عملیات عمرانی است.

استفاده از تکنولوژی آموزشی را باید آموخت. در استفاده درست از اسباب، همیشه شیطان مانع است. در جای دیگر آنقدر به آن می‌پردازیم که حد و حساب ندارد! این موضوع خیلی اهمیت دارد. بن بدبختی یک مملکت از یک سو تعطیلی اسباب و از سوی دیگر قرار دادن مبنای غیر الهی در خواست خود است. دنیا، دنیای نظام اسباب است. برای علم یافتن باید به دنبال عالمش رفت و نباید سببها را نادیده گرفت. توجه به اسباب عین عبودیت است و انسان را نسبت به کسی که علم دارد، خاضع و خاشع می‌کند.

۴. طبق آیه ۲۴ اختلال در رزق، ضیق و وسعت آن است. خاصیت رزق این است که وسعت آن به معنای داشتن مراتب حیات است و ضیق آن به معنای از دست دادن مراتب است. کاری می‌کند که حیاتش را از دست می‌دهد. می‌گویند هر کسی که گناه می‌کند، پرده‌ای از عقلش را از دست می‌دهد به گونه‌ای که قابل جبران نیست. روایت است. یک مرتبه حیات را از دست می‌دهد. رزق یعنی اینکه انسان خوش باشد. نشانه رزق، وسعت است. باسط الید بودن، بخل نداشتن، عطا کردن و خیرات را برای همه خواستن است. اگر شیعه‌ای هدایت همه انسانها را نخواهد، رزقش به امیرالمومنین (علیه السلام) نرفته است. رزق امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) یعنی من هدایت همه دنیا را می‌خواهم و به اندازه آن تلاش می‌کنم. اختلال رزق، بخل و عدم اعطا است. هدایت همه عالم باید در وسعت دیدمان باشد. ما بچه شیعه هستیم و بچه شیعه به صورت تصنعی هم که شده به رزق پدرش نگاه می‌کند و نه به رزق جیب خودش! امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) بناست بیایند تا حاکمیت کل عالم را داشته باشند، نه فقط ایران. نشانه وسعت رزق، وسعت دید و وسعت عطا است. اختلال در رزق، به نداشتن شام شب و کمی حقوق نیست، اینها را ضیق رزق نمی‌گوییم! ضیق رزق به نداشتن دل خوش و بخل داشتن است یعنی دریافتش از حیات کم است. این مطالب دارای آیات است. مراقب باشید رزق ما تنگ نشود. اگر اینگونه باشد، شادی و نشاط فرد دائما بیشتر می‌شود.

در طبع این دنیا مشکلات وجود دارد، او این را به عنوان رزق می‌بیند و این وسعت ایجاد می‌کند. ناملایمات برای انسان در جهت شکوفایی اوست و هر عاملی که می‌آید تا او را به در بسته برساند، لایه‌ای از تفکرات او شکوفا می‌شود که اگر فکر نکنند، پشت درهای بسته می‌ماند.

رویت را باید تقویت کرد. مسائل اقتصادی در حکومت اینگونه نیست که مردم باید با آن بسازند، بلکه برای شکوفا شدنشان باید در مسائل حکومتی از امکانات و اسباب استفاده کرد، تا مردم را از ناملایمات خارج کنند.

مشکل انسان، شرک است. شرک به معنای به هم ریختگی است. به هم ریختگی ساختارهای درونی را شرک گویند. شفاعت را می‌برد جای دعا و دعا را جای شفاعت و این ساختار بر هم ریخته را شرک می‌گویند. در هر انسانی همه این موارد هست، فقط چینش آن اشتباه است و دچار ظلم است و فاقد عدل.

اصل رزق، ذکر است. وقتی اعراض از ذکر باشد، معیشت ضنک می‌شود.

هر کسی در زندگی به مشکلی برخورد کرد این مشکل یا به واسطه ابتلا است یا به واسطه گناه. از کجا بدانیم کدام است؟ باید اول دید که گناه است یا خیر. یک دوست یا پدر و مادر می‌توانند عیب و مشکل را به ما بگویند. مومن، مرأت مومن است. خوش اخلاقی با تواضع، راس همه خیرات است. جذب کننده است و اگر ایراد هم داشته باشم، همکارم به من می‌گوید چه مشکلی دارم. گفتگوی ما در مورد رزق اینگونه است، بحث پول و درآمد نیست. خوش اخلاقی اگر باشد، دیگران را با تو مرتبط می‌کند. آنها را متمایل به گفتگو با تو خواهد کرد. احساس بیگانگی ندارند. «الْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ». این‌ها می‌شوند غیب‌های عالم.

۵. آیه ۲۵ در مورد عمل است. باید باور کنیم، هر چیزی بر مبنای عمل است. حتی وقتی علم هم بدست می‌آوریم و کار خیالی هم انجام می‌دهیم، در حال انجام عملی هستیم. اختلال عمل این است که مجرمانه باشد. وقتی انسان به عمل می‌رسد، استحقاق پاداش پیدا می‌کند یا عقوبت. هر جایی گفتند عقوبت، به اختلال در عمل باز می‌گردد.

۶. آیه ۲۶: رسیدن به خدا؛ همه به خدا می‌رسند اما گروهی با وجوه «ضاحکه مستبشره» می‌رسند و برخی با وجوه «غبره» و برخی حالت فتح و ظفر دارند. فتح، کلمه لقاء قرآن است. فتح در قرآن نزدیک‌ترین کلمه به لقاء است. بالاترین گشایش برای انسان، رسیدن به قرب و بر طرف شدن بُعدش از خداست.

اختلال در مقصد این است که فرد در مورد گشایش‌ها اشتباه فکر کند. ذکر خدا، فتح است و ذکر غیر خدا، ضیق است. انسان در حوزه گشایش و در باز شدن‌ها؛ به اختلال می‌خورد.

اختلال در فتح، گم کردن در خانه درست است. چه چیزهایی فتح است و چه چیزهایی فتح نیست؟ مثلاً در دریافت مدرک دانشگاهی، کار بلد بودن می‌تواند مقصد مدرک گرفتن باشد اما با مدرک این سو و آن سو رفتن برای گرفتن پست، مقصدی اشتباه است. طبق آیه ۲۶ باید دید فتح مجاهد چیست. همین که وارد جهاد شوی، برنده هستی و این فتح است.

۷. آیه ۲۷؛ اختلال در ادراکات ذهنی، گزاره‌ها و تعاریف نابجایی که به حقیقت نسبت می‌دهد و در واقع ناحق‌ایق جاری در ادراکات است. این اختلال با عزیز حکیم در ارتباط است. عزیز حکیم، عزت همراه با حکم، به آیه سوره فاطر مربوط می‌شود.^۲ اختلال در آیه ۲۷ ناهنجاری در گزاره‌های حق است. مثل اینکه می‌گویند باید حقات را به زور هم که شده بگیری! تعاریف اشتباهی که در جامعه رایج شده است که این گزاره‌ها و تعاریف را به اسم فطرت به خدا نسبت می‌دهد. برای این اختلال، هر کسی گزاره‌های ذهنی‌اش را به حکمت‌های نهج البلاغه ارجاع دهد تا آن‌ها را اصلاح کند.

۸. آیه ۲۸؛ اختلال در رسول داشتن؛ رسول داشتن یعنی اینکه باید پذیریم، که خدا ما را در هیچ یک از لحظات زندگی بدون دستگیری و بدون امر و نهی قرار نداده است. اختلال در این حوزه می‌شود اینکه انسان به فطرت درونش رجوع نکند.

این سوره خیلی سوره عجیب و ثقیلی است و اگر کسی بخواهد تمرین تفکر بنیادی را داشته باشد، جای آن در این سوره است.

^۲ سوره مبارکه فاطر آیه ۱۰: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ

حکم و علم تفصیلی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱)

این سوره از موضوع حمدی که در زمین و آسمان جاری است پرده برداری می کند. وجه مشترک دنیا و آخرت جاری بودن حمد در هر دو می باشد. ظاهراً در این سوره حمد، هر جایی که حکم و علم تفصیلی باشد، می آید. به واسطه حکم انسان‌ها می توانند عمل کنند و بر اساس آن جزا ببینند. همه در مفهوم خبیر است. خبیر یعنی علم تفصیلی، علمی که بعد از عمل موجود اتفاق می افتد. علمی که منجر می شود، مخلوق قابلیت جزاهمی را پیدا کند. اینکه مخلوق هم متوجه شود، به او خبر داده می شود. هر جایی که حکم خدا است با علم تفصیلی همراه است.

به خاطر حکم روزه، عده‌ای روزه گرفته‌اند و عده‌ای نگرفته‌اند. مواخذه عده‌ای که بدون عذر روزه نگرفته‌اند و رحمت ماه خدا را رعایت نکرده‌اند. علم بعد از حکم که تحقق پیدا می کند به آن خبیر گفته می شود.

خداوند حکم می دهد و در آن طیفی از عمل ایجاد می شود که بی نهایت ثواب و جزا در آن ایجاد می شود.

کلید ارتباط سوره با سوره حمد، همین «حکیم خبیر» است.

رحیم غفور بودن

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

رحیم غفور بودن در جایی است که دایره وسعت بخشی، به واسطه هدایت وجود دارد. ظرفیتی که انسان به واسطه هدایت پیدا می کند. انسان وسیع می شود و شرح صدر پیدا می کند و این را با کلمه رحیم می گویند.

غفور زمانی است که بزرگی اش باید در مقابل خدا خرد شود. در برابر خدا نباید بزرگی کند. انسان نیاز دارد به ذلت عبودیت آراسته شود. انسان وسعت پیدا می کند و بعد از آن متوجه می شود که هیچی نیست و این به رحیم غفور مربوط می شود. از شاخصه‌های قبولی عمل این است که انسان احساس کند، در برابر عظمت خداوند ناچیز است. اما به جای آن وسعت دارد یعنی مدارای بیشتری با مردم دارد و مهربان تر است و ...

در سوره حمد حکم اینگونه می شود که حکم عبودیت و استعانت را به گردن می گیرد و از کسانی که مغضوب یا ضال هستند، برائت پیدا می کند و خبر می دهد که در این عالم برخی ضال و برخی مغضوب هستند و برخی در صراط

مستقیم هستند و حکم هم می شود حکم عبودیت و استعانت. این سوره را با این وصف در کل قرآن می توان خواند، به این صورت که حکم هایی که در کل قرآن آمده است را در می آورید و نتایج آن را هم مشخص می کنید. مثلاً در سوره کوثر خبر می دهد که انسان ها نسبت به کوثر به دو بخش تقسیم شده اند؛ یا اتصال به کوثر دارند یا ابتر هستند و حکم می شود صل و انحر.

حمدها در اینجا جاری می شود که قرار گرفتن سعه وجودی خداوند در همه این لایه هاست. در همه این مراتب خداست.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰)

در جلسه قبل گفته شد که باید یکسری مطالب و محورهایی را در زندگی مورد توجه قرار دهیم و این محورها برای ما سبک و نوع زندگی ایجاد می کنند. توجه داشتن یا عدم توجه به این موارد، زندگی انسان را خیلی متفاوت می کند. اولین مورد قضاهای رانده شده در خصوص ابلیس است.

آخرت

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱)

در حوزه ابلیس نکته مهم این است که ابلیس دست از سر کسی بر نمی دارد و با همه کار دارد! و بلاشک در کار همه ایجاد اختلال می کند. سلطان دارد اما سلطانش را متناسب با ایمان به آخرت قرار داده است. هر کسی ایمان به آخرت را از خود بروز دهد، این سلطان و سلطنت ابلیس کم می شود.

مثال هایی زیادی برای این موضوع می توان زد. قاعده و محور اول در سبک زندگی این بود که قواعدی در حوزه ابلیس گذاشته شده است و خدا خودش نیز اجازه آن را داده است. سلطنت ابلیس را بر نوع بشر اذن داده است، مگر اینکه فردی ایمان به آخرت را از خود ابراز کند.

آخرت به معنای باطن دنیاست. حقایق ثابت دنیا و آن چیزی است که قوام دنیا به آن است. هر کسی که حقایق ثابت در این عالم را از خود بروز دهد، یعنی خدا هست، مرگ هست. بروز این حقایق مهم است. رخدادی که برای انسان ایجاد می شود را بروز دهد. اگر کسی سر شما داد زد، یادتان باشد که مرگ هست! اگر یادتان باشد که مرگ هست دیگر خیلی از واکنش های شتابزده را نخواهید داشت و از گناه دور می شوید. شک یعنی حواسش جای دیگری است

و این حقیقت نزد فرد حاضر نیست و همین فرد را گیرنده ابلیس می‌کند. باید دعا کرد که خداوند بالاخص در حرکت‌های جمعی، ما را ابزار و وسیله ابلیس نکند.

هر جایی برای هر کاری نیاز به حقایق متناسب دارد. درس می‌خواهد بخواند، زندگی می‌خواهد بکند، روابط می‌خواهد داشته باشد.

آخرت حقایق ثابت باطن عالم می‌شود که در هر کاری و شأنی می‌تواند متفاوت باشد. مثل اینکه هر کسی خوبی کند به خودش کرده است. همه گزاره‌های بدیهی باطن عالم هستند.

به بهانه ماه مبارک رمضان و لیالی قدر که این ایام، ایام ارتباط انسان با امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) و ارزیابی و برنامه‌ریزی است، هر کسی با این محور وضعیت خود را بسنجد و ببیند که چقدر آخرت در او بروز دارد. اگر دید پنج درصد است، به ده درصد برساند. اگر انسان در مسیر پیشرفتی داشته باشد، ناراحتی ندارد. باید محاسبه کرد که چند درصد کنش و واکنش‌هایش بر مبنای حقیقت در حال رقم خوردن است. برای برخی صد در صد است که به آنها مخلص گفته می‌شود.

هر چیزی که قانون ثابت شود، حضورش در صحنه‌های زندگی مهم است یعنی باید در رفتارهایش این قانون ظاهر شود.

اولین مؤلفه زندگی‌سازی توجه به قضا‌های رانده شده است.

اصلاح دعا و طلب

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲)

دومین مطلب اصلاح دعا و طلب است، باید از خدا بخواهد. برای این موضوع مثال بزنید. آن را توصیف نکنید بلکه مطلب را عینی کنید.

افرادی فکر کردند حاکمیت دارند یا در ملک الهی شریک هستند و یا فکر کردند که می‌توانند پشتیبانی و حمایت کنند. جایی که انسان باید کاری را انجام دهد که حکم خداست و به دلایلی آن را انجام ندهد می‌شود، این می‌شود خواندن غیر خدا. اثری به ما رسیده است و آن را از ما گرفته‌اند، مرجع به شما می‌گوید باید خویشتن‌داری کنی و از

خیر آن ارث بگذری. تن ندادن به حکم خدا، یکی از شاخصه‌های دعوت غیر خداست. این احکام سطح دارند. یا احکام ظاهر و بارز هستند یا احکام خفی و باطنی‌تر. مثل اینکه ما نباید نسبت به کسی سوء ظن داشته باشیم و نباید بر اساس حدس و گمان حرف بزنیم. اگر کسی احکام را نشناسد، این هم جزئی از خواندن غیر خداست. از مهم‌ترین مؤلفه‌های آیه ۲۲، شناخت احکام بارز و درونی الهی است.

ارزیابی این موضوع راحت است. در یک بیست و چهار ساعت، فعل و انفعالات متفاوتی داریم. یا همه آن بر اساس حکم خداست یا برخی از آنها بر اساس حکم خداست.

شفاعت و وسائط

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳)

شفاعت و وسائط در عالم به اسم ملائکه شناخته می‌شوند. همه وساطت‌های عالم به اسم ملائکه باز می‌گردد. هر کسی هر کاری می‌کند، ملائکه هستند. ساختار ملائکه در این آیه مشخص می‌شود. وقتی برای کاری اذن پیدا می‌کنند، دو حالت دارند؛ یک حالت آرامش دارند و یک حالت فزع. این اولین آیه است که به نحوی در مورد وساطت ملائکه می‌گوید. ملائکه‌ای که حکم را می‌رسانند، از حکم خالی می‌شوند و بعد پر می‌شوند. آنچه رد و بدل می‌شود، حق است.

مؤلفه سوم می‌شود در نظر گرفتن وسائط. وسائط، توجه به شفعاء را برای ما به همراه خواهد داشت، توجه به شفعاء و شفیعان بالادست. خرید خانه ده راه دارد و شما راه کم هزینه‌تر را انتخاب می‌کنید. انسان در انتخاب شفیع دستش باز است.

در این آیه، اذن شفاعت اثبات می‌شود. پشت شفاعت ملائکه هستند که حق را جاری می‌کنند. هیچ کاری در این عالم بدون شفاعت انجام نمی‌شود.

برای استفاده از این آیه در زندگی چه می‌کنید؟ می‌توان استفاده از شفיעی که قرب بیشتری دارد، در کارها انتخاب کرد و باید توجه داشت که اذن داده شده است. نقش شفیع اعتنا به عالم سبب است. اعتنا به مختصات مخلوقات در عالم. باید برای ماه و آب و ... نیز ارزش قائل شد چون مخلوق خدا هستند. چه بسا قدر خدا را کسی بیشتر بداند که بیشتر قدر شفعاء را می‌داند. توجه به شفاعت، نردبان توجه به توحید است. هر چه انسان بتواند به شفعاء بیشتر توجه

کند، زودتر به توحید می‌رسد. به همین دلیل است که می‌گویند اهل بیت (علیهم السلام) واسطه توحید هستند. انسان‌ها از این معبر به خداشناسی می‌رسند.

دعای جوشن را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند و شما به وساطت و شفاعت ایشان، خدا را می‌خوانید. دعای ابو حمزه را امام سجاد (علیه السلام) فرمودند و شما به وساطت ایشان، خدا را اینگونه می‌خوانید. شفاعت از سطح پایین شروع می‌شود و هر کاری که انجام می‌دهیم با شفاعتی اتفاق می‌افتد.

توصیه‌ای برای ماه مبارک رمضان و استفاده از شفاعت

علما توصیه کرده‌اند به خواندن نماز جعفر طیار در جمعه‌های ماه مبارک و مقام وساطت و شفاعتی نیز به آن داده‌اند. هر کسی خانه و همسر و بچه و ... از خدا می‌خواهد، جمعه را فراموش نکند. کسی خجالت نکشد برای خانه خریدن نماز بخواند. این‌ها شفاعت هستند. در روایات می‌فرمایند این مجرب است، یعنی از هر ده نفری که انجام داده‌اند، مثلاً هفت نفر به نتیجه رسیده‌اند.

برای سالم بودن، بانشاط بودن و پولدار بودن و ... باید دعا داشت و یکی از راه‌های زندگی خوب استفاده از شفاعتی است که خداوند در عالم قرار داده است. این شفاعت برخی تخصصی و برخی هم عمومی هستند مثل پزشک‌ها.

سازوکار شفاعت

سازوکار شفاعت، غیبی است. جنس مشاهده شفاعت، عقلی است. حتی زمانی که شما غذا میل می‌کنید و سیر می‌شوید، جنس وساطتش غیبی است و جسمی نیست. اگر سازوکار بدن به هم بریزد، بهترین غذاها هم کاری از دستشان بر نمی‌آید به این دلیل که در پس هر شفاعتی، ملائکه هستند. هم‌زیستی با ملائکه را خیلی خوب می‌توان احساس کرد. حرف که می‌زنید با ملائکه است، وقتی می‌بیند با وساطت ملائکه می‌بیند و در همه کارها تان ملائکه با شما همراه هستند اما ملائکه دیدن و خوردن و شنیدن، با یکدیگر متفاوت هستند و این به انسان حس جالبی می‌دهد که در عالم پاکی‌ها جاری است. گاهی انسان از محیط زندگی خود ناراحت است، که مثلاً از بس که گناه دیده‌ام؛ حالم بد شده اما راهش این است که ملائکه پشت هر کار را ببیند. دیدن این ملائکه به انسان احساس آرامش و نشاط می‌دهد. شما در بوستانی از ملائکه هستید. ملائکه پر هستند و وفور دارند.

ارتباط با ملائکه

از کارکردهای آیه ۲۳، تقویت رویت در مشاهده ملائکه است که در وساطت هر عملی که از انسان سر می‌زند هستند که حال یا به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد. اگر کاری نمی‌شود، اذن نشدن دارد و این خیلی جالب است. ما حس می‌کنیم کاری که می‌شود با اذن بوده است و کاری که نشده، چون اذن نداشته نشده است! در صورتیکه کار انجام نشده نیز، اذن نشدن دارد.

یکی از کارهایی که باید انجام دهیم این است که باید به طریقی با ملائکه‌ای که با امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) در ارتباط هستند، رابطه بگیریم.

همه ملائکه، تنزل ملائکه و روح هستند و همه به نوعی به حضرت مراجعه می‌کنند اما برخی ملائکه مثل ملائکه روزی رسان یا ملائکه‌ای که هدایت می‌کنند به قرب ایشان نزدیک‌تر هستند. دور و نزدیک دارند اما همه متصل هستند. هر چیزی که شاکله و شخصیت پیدا کند، در این عالم قابلیت شفاعت پیدا می‌کند. هر چیزی و هر شخصیتی قابلیت شفاعت پیدا می‌کند. مثل چاقو که قابلیت دارد که ممکن است در دو جهت استفاده شود.

توصیه برای یافتن وساطت امر هر سوره

توصیه دوم این است که یک بار قرآن را با این رویکرد بخوانید که ببینید هر سوره‌ای، واسطه چه امری در زندگی است و هر سوره‌ای می‌خواهد چه چیزی را در زندگی ما جاری کند. اگر می‌خواهید بر اساس روایات این کار را انجام دهید، در جلد دوم کتاب رشد این روایات متناسب با سوره‌ها آمده است. خانم‌های باردار، دو دور سوره‌ها را به صورت القایی بخوانند. هر کسی ۱۱۴ سوره را بخواند و ببیند هر سوره چه کارایی برای او دارد. مثلاً من برای پیروزی و فتح به سوره روم متوسل می‌شوم. ما دلیلی نداریم که بخواهیم از این وساطت‌ها استفاده نکنیم! باید سطح دیگری از شفیع را در زندگی به خدمت بگیریم و این منجر به نورانی شدن ما و همچنین افزایش کارایی ما در زندگی خواهد شد.

اینکه مثلاً می‌گویند سوره تین را به غذا بخوانید که اگر سمّ هم در آن باشد، اثر نمی‌کند، خواندنش چه اشکالی دارد؟! اینکه بخوانید بهتر است از اینکه گرفتار انواع بیماری‌ها بشوید و تازه بخواهید برای بهبود، متوسل شوید.

ایجاد سبک زندگی با استفاده از شفاء

و این موضوع ایجاد سبک زندگی می‌کند. مثلا اگر بین الطوعین نخواستید، روزی‌ات وسیع می‌شود و این از اسباب است. استفاده کردن از شفاء، سبک زندگی را تغییر می‌دهد.

اسباب را نباید فقط در اسباب ظاهری دید. القای مادر در هدایت فرزند، یک سبب است. وقتی آن را سبب نمی‌دانیم، از آن استفاده نخواهیم کرد. القای یک مطلب به دیگران یک سبب است و می‌توان از آن استفاده کرد.

رجوع به روایات در شناخت اسباب کمک‌کننده است. روایاتی که بین کارها و نتایج ارتباط برقرار می‌کنند.

رزق

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

هم آسمان و هم زمین اقتضای رزق را فراهم می‌کنند اما خدا می‌دهد. ما یا شما مشرکین، یا بر هدایت هستیم یا در ضلال مبین. هدایت و ضلالت جمع شدنی نیستند. یا ما بر هدایت هستیم یا شما.

این هدایت و ضلالت به رزق باز می‌گردد. کارکرد رزق، اساسا حیات است. رزق عامل حیات است و عامل حیات حتما هدایت می‌آورد. اگر ثابت شد کسی در مسیر ضلالت است، یعنی رزقش کم است.

کسی از نداشتن مال دنیا ناراحت نباشد. دغدغه رزق داشتن یعنی نماز خوب خواندن، وضوی با نشاط گرفتن، با خدا حرف زدن و ... باید از گناه ناراحت شود. خدا رزاق است و باید فقط از او طلب رزق داشت.

اگر کسی در زندگی بلا تکلیف است و نمی‌داند چه کند، این در او تبدیل به صفت می‌شود و دائما از حالی به حالی هستند و از شاخه‌ای به شاخه دیگر می‌روند، قابلیت ارزیابی ندارند و این همان، ضلّ و گم‌شدگی است و این نشان می‌دهد که رزق‌شان کم است.

خواندن سوره مبارکه شمس، طبق این منطق روزی را زیاد می‌کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

(۱۰) كَذَّبَتْ ثُمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا
فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)

یعنی انسان کاری کند که به رزق دائمی الهام متصل شود.

تسویه نفس و آمدن الهامات الهی، می تواند رزق را زیاد کند. بحث های عقلی، مباحثه ها و خواندن ها سر جای خودد
اما تسویه نفس در جای خود. شناخت فجور و تقوا، می تواند رزق را زیاد کند.

زیارت عاشورا نیز در افزایش رزق می تواند اثر گذار باشد. به ویژه در بیان لعن ها که فرد را از مسیر سلب به سمت
ایجاب می برد.

آیه ۲۳ و ۲۴ به هم متصل می شوند و مشخص است که برخی از شفاعت ها، رنگ رزق به خود می گیرند.

کارکرد «ایاکم» در آیه این است که اگر بر هدایتی، باید رزقت زیاد باشد. اما اگر در امور زندگی سردرگمی، یعنی
رزقت کم است. هر چیزی دلیلش بر وقوع آن است. رزق داری همراه با بلا تکلیف نبودن و شناخت مسیر است.

قُلْ لَا تَسْئَلُونَنَا عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا تُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)

این آیه چه مؤلفه ای را در سبک زندگی ایجاد می کند؟ انسان در جامعه زندگی می کند و خیلی وقت ها منفعت جامعه
را نمی بیند و از برداشت اشتباه، ضرر می کند. یکی از اشتباهاتی که در جامعه مرتکب می شود، هم سطح دیدن افراد
در آن جامعه است. از اصالت نفس است که جامعه اصالت پیدا می کند. جامعه بالعرض اصالت دارد.

هر کسی در بدترین شرایط زندگی هم که باشد، باید در پیشگاه خدا پاسخگو باشد. هدایت و ضلالت با هم قابل جمع
نیست. جرم با غیر جرم، قابل جمع نیست.

ایجاد تحول

ماه مبارک رمضان، ماه تحول است. ماهی است که هر سالش باید رقم زننده یک اتفاق خوب برای ما باشد. در این جلسه هر کسی تحولی را با هر عرض و طولی در نظر بگیرد. برای اینکه ان شاء الله این اتفاق بیفتد، صلواتی ختم بفرمایید.

چشم آخرت بین

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱)

از آیه یک متوجه شدیم که این سوره به صورت ویژه انسان را نسبت به حقایق عالم، به اسم آخرت آگاه می کند و آخرت و حمد در آخرت را مطرح می کند. بروزات کمالی که در آخرت اتفاق می افتد و قابل تحسین است.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲)

آیه دو، گفته شد که داستان از این قرار است که هر چه مشاهده می کنید و ظاهرش را می بینید، آخرتش را به شما نشان می دهد. هر چیزی را با آخرتش نشان می دهد و باید بالعکس عمل کنید. یعنی بگویید دنیایش چگونه است که آخرت این شده. از نگاه به آیات، توجه آخرتی برای او تبیین می شود. اینگونه یاد می گیرد که هر چیزی را که می بیند، آخرتش را ببیند. یکی از غرض های سوره سباء، فعال کننده چشم آخرت بین انسان است.

چشم وقتی آخرت بین باشد، عقل فعال و شکوفا می شود. اگر چشمی آخرت گرا نباشد، یعنی عقل او خاموش است. بنابراین آخرت بین بودن معادل شکوفایی عقل است. از سوره هایی که می توان برای فعال سازی عقل به کار برد، همین سوره است.

از آیات بیست به بعد، مؤلفه های سبک زندگی آخرت گرا یا آخرت بین می باشد.

شیطان

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا قَرِيْقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيْظٌ (۲۱)

ما باید وجود ابلیس و شیطان را در زندگی خود، خیلی جدی بگیریم. اگر آن را جدی نگیریم، در خیلی جاها سرمان کلاه می رود. خیلی جاها و خیلی حرف هایی که زده می شود زبان ماست اما حرف ابلیس است! بالاخص در

ساختارهای جمعی می تواند منجر به لطمه زدن به جمع شود و اگر در جنگ باشد، می تواند منجر به کشته شدن عده‌ای شود. بالاخص در زمان اکنون، این موضوع خیلی حساس است و منجر به افتادن در ورطه‌های خطرناکی می شود. انتقال حرف‌ها و حرفی را به جا نشنیدن و به جا نگفتن و... این موارد در زمان جنگ‌ها باعث ایجاد بلوا می شود. سکوت یا کلام عده‌ای، می تواند خیلی آسیب‌زننده باشد.

حضور ابلیس و شیطان در زندگی جدی است و ممکن است دست من وسیله انتقال کاری باشد که ابلیس می خواهد. دشنام دادن به دیگران و پشت سر کسی حرف زدن. انتقادهای بی جا یا انتقاد نکردن در جای خودش. این‌ها می شود اختلاف. همانطور که خداوند خود را در همه چیز حفیظ می داند، گوهر حفظ را در ساحت انسان به مراقبت او از ابلیس و شیطان قرار داده است و او را در گرو آخرت‌گرایی قرار داده است. هر کاری را باید بر اساس معیار انجام داد و کار نباید باری به هر جهت باشد. برنامه‌ریزی داشتن مهم است. باید برنامه‌ریزی داشت. مفهوم آخرت اینگونه است که هر کاری باید با بقاء ارتباط داشته باشد و باید بدانید که بعد از ده سال قرار است چه اتفاقاتی باید برای شما و اخلاقتان بیفتد.

خیلی وقت‌ها حرف‌هایی زده شده است که خدا رحیم است و به عنایت اهل بیت (علیهم السلام) آسیبی نزده است. باید دعا کنیم که خدا به ما نشان دهد که کدام کار ما، انتقال حرف شیطان است.

آیات ۲۲ تا ۳۶

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲)

بر اساس این آیه بنا شد امسال دعای جوشن کبیر را جدی بگیریم. کمی با خدا بیشتر انس داشته باشیم و خدا برای ما بزرگتر باشد. خدایمان از هر کسی برایمان بزرگتر باشد.

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳)

بر اساس این آیه هم بنا شد به اسباب نیز توجه داشته باشیم. رجوع به اسباب به اذن خدا، لازم و مهم است. دیدن ملائکه پشت اسباب خیلی اهمیت دارد و این کار باعث می شود زندگی مسالمت‌آمیز و خوش شود. یکی از شیوه‌های سحر

تغییر نظام اسباب برای فرد دیگری است. سحر فقط برخی اسباب را مانع می‌شود. یعنی اگر روش دیگری را انتخاب کند، درست می‌شود.

اگر قرار بود انسان در نظام غیر اسباب باشد، در زمین وارد نمی‌شد و هبوط اتفاق نمی‌افتاد.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)

بحث رزق و حیات و هدایت، و نداشتن رزق و عدم حیات است. این موارد نوع استدلالش اینگونه است که هر کسی زنده است، زنده است و هر کسی زنده نیست، زنده نیست! شبیه استدلال بچه‌ها در زندگی است. بچه وقتی راه می‌رود که راه می‌رود. خاصیت حیات اینگونه است. نوع استدلال‌ها در اینجا از جنس شرح دادن نیست. امور یقینی به این معنا استدلال بردار نیست و البته این خیلی بد است که انسان در مسائل یقینی به دنبال استدلال باشد.

انسان یقین را در دشمنی‌ها فراموش می‌کند. فردی به کسی بدی کرده است و او بدی را می‌خواهد با بدی پاسخ دهد! معلوم است که جواب بدی، بدی نیست. جواب خوبی، خوبی است و جواب بدی، هم خوبی است.

قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵)

هر نفسی باید مسئول کارهای خود باشد. هر کسی باید به برنامه خودش نگاه کند که آیا در حال انجام جرم است یا در حال انجام خوبی است. بدون نگاه به دیگران! باید هر کس در برابر اعمالش پاسخگو باشد. انسان مسئول جرائم دیگران نیست. خداوند نظام خلقت را دار تزامم قرار داده است. ممکن است در اثر گفتن حقی، عده‌ای مرتد شوند حال اگر حاکم شرع گفت باید بگویی و با خیال راحت انجام بدهی. دنیا اینگونه است که کارها به هم مرتبط است اما هر کسی مسئول کار خود است.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶)

بگو ای پیامبر (ص) پروردگار ما همه را جمع می‌کند و بین ما داوری می‌کند و اوست فتاح داور. تصویرسازی آیه این است که دو خانواده با هم اختلاف پیدا می‌کنند و مدت این اختلاف طولانی شده است. یک فتاح لازم است که این مسیر را باز کند و از حالت قفل خارج شود و طلسمش شکسته شود. این آیه نشان می‌دهد ممکن است کسی که

در مسیر حق، در مقابل شما قرار بگیرد که آنقدر به زندگی اش مطمئن باشد که برای احقاق حق، باید به سراغ فتاح علیم رفت.

در زندگی ها تقابل ها، امری طبیعی و عادی است. لطفا در تقابل های خود با دیگران خود را حق مطلق ندانید و به کسی که اسمش فتاح علیم است، متوسل شوید که او به هر حال در دنیا یا آخرت، حق را خواهد گفت.

دشمن مقابل پیامبر، گاهی عینی است و رفتارهای مشخصی دارد مثل جنگ یا محاصره اقتصادی و گاهی این دشمن انتزاع شده است و مقابل پیامبر، خود معنای دشمنی است. در سوره انعام یا آل عمران نشان می دهد در جنگ خیانت رخ داده است و عده ای در حال احتجاج هستند. اما گاهی دشمنی فرضی است که این دشمن فرضی، صفات و برنامه ها و کارهایی است که در صدد شکست رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و به همین دلیل قابلیت تعمیم به درون را نیز پیدا می کند. آیاتی که اینگونه هستند، بین مکی و مدنی قرار می گیرند و برای همان دشمنی است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) لجبازی می کند و جنگ نمی رود و نیز شامل حال کسی که در جبهه مخالف است نیز می شود.

خطاب آیات به جامعه است اما خطاب را روی فرد می آوریم و حالت مثلی به آن می دهیم. خداوند در قرآن وقتی هويت جامعه را مطرح می کند احکام مربوط به جامعه است و به اعتبار جامعه، به فرد می رسد.

به دلیل القائات شیطان برای جرم های خود دلایل زیادی فراهم می کنیم و به خود اجازه می دهیم که جرم مرتکب شویم. ما به دلیل توجیهات مان کاری می کنیم که سزاوار جزا می شویم. جرم کاری است که باید برای آن معذرت خواهی کند. توجیه می کنیم مثلا می گوئیم ما که معصوم نیستیم! بالاخره طوری خود را توجیه می کنیم که هر کاری کردیم، انگار مشکلی ندارد.

هر انسانی در مقطعی از زندگی اش، جریانی از کربلا را برای او باز می کنند تا در آن از همه چیز زندگی اش بگذرد. اسم این را نوید می گوئیم چون اگر نوید نباشد انسان خیلی بدبخت است. در این حالت است که انسان به جمع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اباعبدالله (علیه السلام) نزدیک می شود. همیشه در تاریخ بهانه برای با رسول بودن وجود دارد. گاهی چنان در گیر مسائل زندگی می شویم که ممکن است فراموش کنیم که دل داده رسولی هستیم که باید با او همراه شویم.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَهَكُم بِشُرْكَائِهِمْ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

اولین جایی که ممکن است انسان دچار شرک شود، در باید و نبایدهاست. باید و نبایدهای ما به طور کامل باید از خدا باشد. حکم به دست اوست، او عزیز است. عزتش همراه با حکم است. عزیز حکیم نشانه یا کد قرآن در مورد باید و نبایدها است و ما در باید و نبایدهایمان خیلی اشکال داریم. اولین محل شرک اینجاست و اولین مرحله صلاح نیز همین است. بالاخره حرف یکی را باید پذیرفت، قل الله ثم ذرهم. اگر چنین کنیم به توحید می‌رسیم. در لسان قرآن کسی نباید بگوید مشرک هستیم. گاهی شکسته نفسی بیجا کار دست فرد می‌دهید. برخی از گناهان مثل شرک را نباید به خود نسبت داد. انسان باید بگوید که من موحد هستم و غیر ممکن است غیر حکم تو را بپذیرم. آنقدر انسان باید این را بگوید تا در درونش نهادینه شود.

اگر کسی فکر می‌کند که بتواند شریکی را به خدا نشان دهد، نمی‌تواند چون موهوم است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸)

این آیه خیلی عجیب است. خیلی از دانشمندان امروز (باید از دانشمند به خاطر حرمت دانش با تکریم یاد کرد) فکر کردند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مربوط به قوم خاصی است و مربوط به همه انسان‌ها نیست و عقل و دین را به این ترتیب مطرح می‌کنند که دایره عقل وسیع‌تر است! در اینجا می‌فرماید دینی را قرار داده‌ایم که هیچ بشری از آن خارج نشود. این بخش را از تفسیر شریف المیزان با هم بخوانیم:

«راغب در مفردات می‌گوید کلمه «کف» به معنای دست آدمی یعنی آن عضوی است که با آن دفع می‌کند و می‌گیرد، و «کففته» معنایش این است که من می‌چ او را گرفتم و هم به این معنا است که من با دست خود او را دفع کردم. متعارف شده که دفع را به هر وسیله که باشد، هر چند با غیر کف باشد، کف می‌گویند حتی به کسی هم که نابینا شده مکفوف می‌گویند. در قرآن کریم آمده که «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ» یعنی من تو را نفرستاده‌ام مگر برای اینکه جلوگیری از گناه باشی، که البته در این آیه حرف «تاء» در آخر «کافه» تاء مبالغه است، نظیر تایی که در آخر کلمات راویئه، علامه، و نسابه، در می‌آید. مؤید گفتار وی این است که در آیه شریفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به دو صفت بشیر و نذیر توصیف فرموده، و در نتیجه این دو کلمه دو حالند، که صفت «کافه» را بیان می‌کنند. و چه بسا گفته شده که: تقدیر آیه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ» بوده یعنی ما تو را ارسال نکردیم مگر ارسالی که برای کافه مردم باشد، اما این تفسیر خالی از بعد نیست و بیهوده خود را به زحمت افکندن است.

و اما اینکه کافه به معنای همگی و حال از کلمه «ناس» باشد و معنا این باشد که ما تو را نفرستادیم مگر برای همگی مردم، صحیح نیست، چون علمای ادب جایز نمی‌دانند حال از صاحب حال، آن هم صاحب حالی که مجرور است مقدم بیفتد. و بدان که منطوق آیه هر چند در باره مساله نبوت است، و در حقیقت از آیات قبل که راجع به توحید بود منتقل به مساله نبوت شده است، و لیکن مدلول آن حجتی دیگر بر مساله توحید است، چون رسالت از لوازم ربوبیت است، که شانش تدبیر امور مردم در طریق سعادتشان، و مسیرشان به سوی غایات وجودشان می‌باشد.

پس عمومیت رسالت خاتم المرسلین، که رسول اوست، نه رسول غیر از او خود دلیل است بر اینکه ربوبیت نیز منحصر در اوست، چون اگر غیر از او ربی دیگر بود، او هم به مقتضای ربوبیتش رسولی می‌فرستاد، و دیگر رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عمومی و برای همه نمی‌بود، و مردم با بودن او محتاج به رسول دیگر می‌شدند که از ناحیه آن رب دیگر بیاید، و این همان معنایی است که علی (علیه السلام) - به طوری که روایت شده - بدان اشاره نموده، و فرموده: «اگر برای پروردگار تو شریکی می‌بود، رسولان آن شریک نیز برای رساندن پیامهایش نزد شما می‌آمدند».

مؤید این معنا جمله‌ای است که در ذیل آیه آمده، و فرموده: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، چون اگر معنای آیه تنها همان بود که راغب در معنای کلمه «کافه» گفت چیزی نبود که اکثر مردم آن را نفهمند، ولی دلالت انحصار رسالت در رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر انحصار ربوبیت در خدای عز اسمه، چیزی است که اکثر مردم آن را نمی‌فهمند. بنابراین مفاد آیه این می‌شود: مشرکین نمی‌توانند شریکی برای خدا نشان دهند، در حالی که ما تو را نفرستادیم مگر بازدارنده جمیع مردم، در حالی که بشیر و نذیر باشی و اگر برای مشرکین خدایانی دیگر بود، ما نمی‌توانستیم تو را به سوی همه مردم بفرستیم، با اینکه عده‌ای بسیار از ایشان بندگان خدایی دیگرند - و خدا داناتر است -^۳.

کافه را از کف می‌گیرند به معنای جلوگیری. گویی کسی آمده است خطر بزرگی را از مردم دور کند. اگر مردم توجه کنند، این موضوع را متوجه می‌شوند اما اکثر مردم به آن توجه ندارند.

گاهی حضرت علامه (رحمه الله علیه) در تفسیر المیزان حال بودن را قبیح می‌دانند و این را بر اساس روایات انجام می‌دهند و به آن نزدیک می‌کنند. ایشان وقتی چیزی را رد می‌کنند، حرف مفسر را رد می‌کنند و نوعاً به خاطر ضیق است که آن‌ها در معنا آورده‌اند. از نظر ادبی هر چه را حضرت علامه (رحمه الله علیه) بپذیرند، بدون چون و چرا می‌پذیریم.

^۳ تفسیر المیزان، ج ۱۵ ص ۵۶۹

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٢٩) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (٣٠)

از اسم‌هایی که برای قیامت ذکر می‌شود بحث می‌عاد است. این آیات را فعلا به صورت ترجمه‌ای بخوانیم.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَتْرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلُ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (٣١)

این آیات مواجهه با «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» است. یعنی یک نفر آمده است تا انسان‌ها را از خطر دور کند و این آیات هر کدام توجیهی است که می‌آورند و ما هرگز به کسی ایمان نمی‌آوریم. معلوم است که «الَّذِينَ كَفَرُوا» اسم‌شان «ظالمون» است. این افراد به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یکی مستضعف و دیگری مستکبر. این افراد می‌گویند، افرادی هستند که ما را گمراه می‌کنند.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَلَمْ نَحْنُ صَادِقِينَ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (٣٢)

همین فردی که در اینجا اسمش مستکبر است و زور می‌گفته است، حاشا می‌کند. «أَلَمْ نَحْنُ صَادِقِينَ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ». برخی از صحنه‌های جهنم خیلی دردناک است که دیگری را منحرف کند اما به او بگویند تو خودت می‌توانی فکر کنی و عقل داشته باشی.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالِ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٣٣)

در این بحث مستضعف گویی کم می‌آورد. می‌گویند «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» در واقع مثل بدبختی بوده است.

این آیات خیلی عجیب است. در برخی از سوره‌ها این افراد گردن‌کشی را دارند اما در اینجا سعی می‌کنند ندامت خود را نشان دهند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (٣٤)

در همه تاریخ اینگونه بوده است که کسانی که پرتعم بودند، برای مقابله با حق پیش‌گام‌ترین بوده‌اند.

این آیه نشان می‌دهد که وقتی انسان خود را در نعمت و رفاه می‌بیند، گوشش از پند پر می‌شود و آدم رفاه‌زده نوعی تقابل ذاتی با انذار پیدا می‌کند لذا آموزشگاه‌هایی که سعی می‌کنند برای دانش‌آموز همه چیز را فراهم کنند، بعد از مدتی این دانش‌آموز حرف آنها را گوش نخواهد کرد.

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

ممکن است کسی دارایی‌های دنیایی زیاد داشته باشد اما در رزق ضیق باشد. قاعده رزق این است که رزق با دارایی متفاوت است. رزق خوشی و حیات می‌دهد و مال تمطع می‌دهد.

امکانات انسان به دو دسته تفکیک می‌شوند؛ امکاناتی که از او جدا می‌شوند و امکاناتی که جدا نمی‌شوند. رزق از آن دسته امکاناتی است که از او جدا نمی‌شود. مثلاً خوب دیدن و خوب شنیدن از انسان جدا نمی‌شود.

در ماه مبارک برای پدر و مادرهایتان زیاد دعا کنید. که به واسطه این دعا، خداوند رحمت را گسترده می‌کند. از مؤمنین خانواده شروع کنید و برای همه دعا کنید. اول به خودی‌ها برسید تا به همه جا برسید. ان‌شاءالله در این دعا اولین نفر امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) باشند که خودی‌ترین فرد برای ما، حضرت می‌باشند. ان‌شاءالله هر جا که هستند برای ما دعا کنند و ما را نیز جز خود بدانند.

مهم ترین نکته که در سوره مطرح شده است، بحث آخرت گرایی است که زندگی انسان را از مسیر توجه به آخرت اصلاح می کند و سبک زندگی ایجاد می کند. سوره مبارکه سباء، از بهترین سوره هایی است که می تواند برای آموزش دادن و آموزش دیدن در مورد آخرت گرایی و عاقبت گرایی مورد استفاده قرار گیرد. مهم ترین مباحث در نظام سازی همین موضوع است.

در هیچ کار جمعی نمی توانید موفق شوید مگر اینکه افراد آن مجموعه را آخرت گرا کنید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مَا يَلْحُقُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ (۲) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

برخی از آیات که در برخی از سوره ها می باشد وضع شان طوری است که همان دو سه آیه، وضع سوره را بیان می کنند و توجه به چند آیه حال و هوای کل سوره را نشان می دهند. وضع سوره سباء را با استفاده از آیات ۳ و ۴ می توان فهمید. عده ای هستند که در عمل و باور به قیامت اعتقادی ندارند و این در حالی است که خداوند هیچ چیزی را در زمین و آسمان فروگذار نمی کند مگر اینکه در کتاب مبینی آمده است. غایت این امر به اینجا می رسد که خداوند به کسانی که ایمان آورده اند، جزا دهد. ارتباط این دو گزاره و آیات ۳ و ۴، کشف ارتباطات کل مطالب سوره است.

باور به قیامت

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

اینطور که خداوند در این سوره نشان می دهد و تاکید می کند، انسان به خود کم کم شک می کند! ما نوعاً قیامت را قبول داریم اما وقتی تاکیدات زیاد می شود، انسان از خود می پرسد نکند ما واقعا قبول نداریم؟! مسیرهای مختلفی را در سوره مطرح می کند که نشان می دهد افراد قیامت را قبول ندارند. فکر می کنند که قیامت را قبول دارند، در حالیکه اگر قبول داشتند وضع زندگی شان بهتر می شد.

استضعاف و استکبار

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَتْرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱)

دعوایی که در دنیا خیلی زیاد است و انسان‌ها با آن اشتباهات خود را توجیه می‌کنند این است که عده‌ای هستند که نظامات اشتباه را برپا می‌کنند و عده‌ای نیز در این بین می‌گویند اشتباهات ما تقصیر کسانی است که این نظامات را قرار داده‌اند!

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴)

این آیات در ادامه آیات قبلی است که در آن جامعه را به دو گروه مستکبر و مستضعف تقسیم می‌کند و در ادامه به مترف و غیر مترف تقسیم می‌شوند. مترف بودن با حرف شنوی سازگاری ندارد. یعنی هر کسی هر چیزی خواست و همان موقع به آن رسید و وضعیت خوش‌گذارنی برای او باشد، به طور طبیعی مثل این است که در گوش او پنبه گذاشته‌اند.

فکر کنید خداوند در طول تاریخ بشر از حضرت آدم (علیه السلام) تا روز قیامت، همه آبادی‌ها و قریه‌ها را رصد کرده است و علت حرف نشنیدن نذیر را در مترف بودن دیده است. حرف آنها را این حرف قرار داده است که:

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۳۵)

امروزی‌ها، به عرضه و توان و مال داشتن تعبیر می‌کنند و اینکه تدبیر دارند، فکر خوبی دارند و ثروت دارند و بنابراین ما نباید حرف گوش کنیم! خطر را ما تشخیص می‌دهیم.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶)

آیات این سوره خیلی با هم مرتبط است. این افراد همان مستضعف و مستکبران قبلی هستند. مستضعف هستند به خاطر اینکه مقلد هستند. اگر کسی احساس بی‌عرضگی کرد، خدا به او مستضعف می‌گوید و به آن افراد تصمیم گیر، مستکبر گفته می‌شود. در فرهنگ قرآن این موضوع خیلی مهم می‌شود. این فکر اشتباه است که کسی فکر کند در این کارخانه و شهر و دانشگاه هر کسی هر کاری کرد، محکوم به شدن است و او هم کاری نمی‌تواند بکند. این فرد را مستضعف گویند. دلیل استضعاف یا استکبار افراد به خاطر نداشتن قرآن است. ما به اعتبار قرآن و خدا قدرت می‌گیریم. ما حرف خود را نمی‌زنیم. امام خمینی (رحمه الله علیه) فکر کرد که باید جلوی مستکبر بایستد و ایستاد و یک تنه هم ایستاد.

چه می‌شود که انسان می‌نشیند یا مستضعف می‌شود یا مستکبر. زمانی که فرد مترف می‌شود و برخوردار است می‌شود مستکبر. مترف کسی است که خوش گذارن است.

در سوره مبارکه نحل و سوره مبارکه حج پیامی وجود دارد که حس ما این است که دین داری باید با سهولت همراه بوده و دارای مزایایی باشد. اما در این سوره‌ها اینگونه مطرح می‌شود که خدا برای شما چقدر می‌ارزد؟ و بعد می‌گوید چگونه این موضوع را اثبات می‌کنی؟ خدا این مقدار می‌ارزد که باید مال خود را بدهم یا جانم بدهم. خدا هم می‌گوید اگر راست می‌گویی کجاست هجرت و جهاد و مجاهدت‌هایت؟! نمی‌شود گفت که موقعیت نبود و نشد. به شما می‌گوید باید موقعیت را به وجود بیاوری! خداوند از کسی نمی‌پذیرد که بگوید ایمان دارم و ثمن آن را نپردازد. در شب قدر خوب است که فرد ببیند، ایمانش چقدر است و برای ایمانش چه ثمنی را پرداخت کرده است. برای شب قدر لازم نیست با کوله‌باری از دعا و طلبکار به سوی خدا رفت، باید در این شب خود را بدهکار ببیند و ببیند هزینه ایمانش را کجا پرداخته است و اگر پرداخت نکرده است، استغفار کند. بله، حتماً بی‌خوابی و سختی دارد.

مترف در ذاتش ممکن است یک ایراد داشته باشد و آن هم این باشد که دنیا محل خوش گذارنی است. در اینجا از مستکبر و فاسق و ... استفاده نمی‌کند و می‌گوید مترف. اما همین که فرد مترف شود، ضد انذار می‌شود و انذار را نمی‌تواند بپذیرد. یکسری مترف هستند و یکسری هم آرزومند مترف شدن هستند. عده‌ای مقصد زندگی‌شان را مترف شدن گذاشته‌اند. خوشی همین تمتعات مختلف دنیایی است. انگیزه قعود با این حالت تقویت می‌شود. نمی‌توانند خطرات کاری که منذر می‌گوید را بپذیرند. مثلاً اگر بگویند ما باید با اسرائیل و آمریکا درگیر شویم، او حالش بد می‌شود و نمی‌تواند در مسیر مبارزه قرار بگیرد.

وقتی قرآن را می‌خوانیم خدا با کسانی که راحت‌طلب و خوش‌گذران هستند، خیلی میانه‌خوبی ندارد. باید عرصه تعیین کرد و کار کرد. مثلاً وقتی عرصه کسی خواندن کتاب می‌شود، باید بخواند و البته خستگی و شب‌بیداری دارد. اینکه هوای نفس انسان هر چه بگوید، همان شود و اگر خواب است، باید بخوابد و اگر خوراک است، بخورد و نتواند برنامه‌ریزی کند، این خوب نیست. اگر کسی اینگونه است باید برای خودش نگران شود. حداقلش این است که فرد با دیدن یک مجاهد به هم می‌ریزد.

قرار نیست کسی بی‌جهت به خودش سختی دهد اما ما اعتقاد داریم امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) امام ما هستند و ما شیعیان ایشان هستیم و ما باید برایمان در غیبت بودن و حاضر بودن ایشان فرقی نکنند. اگر ایشان بودند هیچ راهی جز قیام نداشتید و آن هم اینکه اگر حکومت شما اسلامی نیست، آن را اسلامی کنید و اگر اسلامی است، آن را اسلامی‌تر و نواقصش را برطرف کنید. هر کاری می‌کنید، بکنید امام مصلحت‌های خود را بر مصلحت‌های حاکمیت دینی مقدم ندانید. باید برنامه بریزید و هر کسی ببیند چگونه می‌تواند در این مسیر کمک کند. اگر بگویید دست من نیست یعنی شما مستضعف هستید و اگر بگویید فرد دیگری در حال تصمیم گرفتن است یعنی او مستکبر است. باید برائت از استضعاف و استکبار و مترف بودن داشت.

برائت از استضعاف و استکبار و مترف بودن

وَمَا أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنْ رَبِّي يَسْطُرُ الرَّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹)

از نگرانی‌های انسان، بحث رزق است و خداوند می‌فرماید رزق دست خداست و نگران آن نباشید. انفاق اولین پیشنهاد خداوند برای برائت از این سه مورد است (استضعاف و استکبار و مترف بودن)

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱)

دومین عنوان می‌شود برائت از جن. کاری کنیم که جن در زندگی‌هایمان نباشد. داستان جنی که خداوند می‌فرماید با آنچه ما می‌گوییم کمی متفاوت است.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳)

عنوان سوم برای برائت می شود اعراض از وضعیت موجود و پیروی از بینه برای تبعیت.

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارًا مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵) قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَ فِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابِ شَدِيدٍ (۴۶)

آیه ۴۶ ابهام آیات قبل را برطرف می کند. کل نظام انسانی را به دو بخش تقسیم می کند؛ قبل از پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) و بعد از حضرت رسول. بعد از ایشان هر کسی هست، نذیر بودن پیامبر برای همه مشخص است و این نذیر بودن برای همه است و این می شود چهارمین مورد که درک انذارهای رسول است.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷)

درست است که خدا می گوید «ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ». در واقع می گوید رسالت اجر دارد و برای خدا باید پرداخت کرد. در واقع سر هزینه کردن برای خدا ایمانی است که خداوند به واسطه رسول به ما داده است. هزینه کردن در راه دین دومین مطلبی است که باید به آن توجه کرد. پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) اجر نمی خواهد اما شما باید اجر بدهید ولی نه به پیامبر.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمَ الْغُيُوبِ (۴۸)

خدا را به عنوان کسی که حقایق را به پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) نازل می کند و حضرت برای دیگران می فرستد، بپذیریم. وحی گاهی نازل می شود و گاهی می گویند وحی، وحی شد و گاهی می گویند «یقذف» می شود و گاهی اوقات «تلقى» می شود. حالت های مختلفی دارد. زمانی جایی هستید و چیزی به شما الهام می شود مثلاً به انسان گفته می شود که برو در خانه را باز کن. این صوت خفی است و الهام است. اما یک بار از این قوی تر است و رسماً صوتی را می شنوید. یک زمانی از این هم قوی تر است و گویی دست کسی را می گیرند و او را وادار به کاری می کنند. اینها مراحل وحی و اتصال است و البته ما این را باور نمی کنیم. منطبق با این است که چون ما ندیده ایم، پس نیست! در

حالی که چنین چیزی وجود دارد و برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است و خیلی جاها قضیه وحی برای حضرت، بیش از صوت بوده است.

تا اینجا این مطالبی مطرح شد: قیام، هزینه دادن و پیامبر را پیامبری دانستن که باطل کننده باطل است.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُدْعِي الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (۴۹)

استقرار حق

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

اعتقاد به رسولی که بر اساس وحی عمل می کند.

وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَافُوسُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

شاخصه های استضعاف و استکبار

با توجه به آیات ۳۱ به بعد، برای اینکه فرد متوجه شود مستضعف است یا مستکبر، چه شاخصی وجود دارد؟

با توجه به آیات زیر:

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يَخْلُقُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَ هَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰)

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲) وَ إِذَا تُلِيَّ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِيَّاكُمْ مُفْتَرِيٌّ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۴۳) وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارًا مِمَّا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵)

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (٤٦) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٤٧) قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَاقِمَ الْغُيُوبِ (٤٨) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (٤٩) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (٥٠)

آیات عجیبی هستند. خدا به پیامبرش می گوید به آنها بگو اگر من گمراه شوم، با وحی پروردگارم هدایت می شوم. این باوری است که نشان می دهد حتی در این ساحت هم به رسول وحی می شود. این گزاره عقلی را به صورت وحی مطرح می کند.

نکته اول این است که اگر نظام حاکمیتی، در هر جایی که هست در خانه و فروشگاه و مدرسه و .. بر مدار غیر وحی باشد به سمت استکبار می رود پس باید حتما بر مدار وحی باشد. تا اینجا از حاکمیت عقل صحبت می کردیم اما در اینجا حرف بالاتری زده می شود به این معنا که نظام حاکمیتی که بر مبنای عقل باشد اما برخاسته از وحی نباشد، به سمت استکبار پیش می رود. نظام وحی که باشد چون به وحی متصل است، می تواند مقابل استکبار بایستد.

هر کسی می تواند خانواده اش را به عنوان یک نظام بررسی کند. آیا خانواده من و شما بر اساس وحی است؟ اگر بر اساس وحی نیست یا دچار استضعاف یا محکوم به استکبار است. کسی که ظلم می کند، بر مبنای وحی نیست. کسی که بخواهد طبق وحی عمل کند، منظومه ای از مطالب است، کافی است انسان بخواهد عمل کند.

سوره مبارکه سباء تعدادی آیات دارد که به وسیله این سوره می خواهیم استضعاف و استکبار خود را برطرف کنیم. در این سوره تعدادی آیه هست که خیلی راهبردی و کاربردی است.

اگر فرد آیه ۳۹ را انجام دهد از استضعاف خارج می شود. انفاق کن و نگو که با انفاق من که تمام مشکلات حل نمی شود! با هر دارایی که در اختیار داری، باید شکاف های جامعه را پر کنی. وظیفه ات را انجام بده، هر چند دارایی تو کم باشد. به میزان اجرای این آیه و به اعتبار اینکه خدا گفته است و به تبعیت از وحی، این کار را انجام بده.

به وسیله عقل، وحی فهم می شود و قدرت باید و نباید توسط عقل است. برخی از باید و نبایدها در طبع انسان وجود دارد. صورتی از قرآن به اسم فطرت در انسان قرار داده شده است.

فکرهایی در جامعه می‌آید که پایه و اساس ندارد و در جامعه غلبه پیدا می‌کند و به عنوان یک هنجار قلمداد می‌شود و تا مدت‌ها جامعه بر اساس آن رفتار می‌کند. مواردی که به عنوان تعاریف زندگی وارد زندگی انسان‌ها شده است از طریق القائنات شیطانی است. مثل اینکه می‌گویند، حقت را باید به زور بگیری. راه درست را بروی به حقت نمی‌رسی. حتما باید زرننگ باشی که بتوانی گلیمت را از آب بیرون بکشی و زرننگی را نوعا خلاف کردن می‌دانند. از این موارد در زندگی ما زیاد است و مثل ویروس در فضای ذهنی ما وجود دارد و طوری هم در لایه درونی آدم‌ها رخنه می‌کند که همه آن را باور می‌کنند. این تعاریف با خواندن قرآن از ذهن خارج می‌شود. اگر قرآن طوری خوانده نشود که تبدیل به تعاریف زندگی ما شود، حتما جای آن را تعاریفی که از آبا و اجداد و از جاهایی که نمی‌دانیم در زندگی‌ها وارد شده، خواهد گرفت. تعاریفی که مشخص نیست از کجا آمده است.

فلسفه جهاد در راه خدا، سوره عصر است. با خود این سوره، توأسی به حق و توأسی به صبر بسیاری از تعاریف برای ما شکل می‌گیرد/ ما مامور به توأسی هستیم و نمی‌توانیم نسبت به دیگران بی تفاوت باشیم.

نشانه استکبار، زیر بار نرفتن است و نشانه استضعاف این است که فکر می‌کند، نمی‌تواند کاری کند در حالیکه انسان باید امر خدا را انجام دهد تا خدا تغییر را ایجاد کند.

عمل کنید تا بشود. وقتی همه عمل کنند، خیلی سریع‌تر از آنچه انسان می‌پندارد، وضع تغییر می‌کند. در سوره مبارکه حج این موضوع خیلی صراحت دارد.

هر رفتاری باید بر اساس وحی الهی باشد. در محل‌هایی که شیطان نشسته است، باید تعاریف الهی قرار بگیرد.

چه مستکبر چه مستضعف، هر دو دعوت به قعود می‌کنند و تنها تفاوت‌شان در جهت‌شان است. مستضعف به خاطر ناتوانی‌اش دعوت به قعود می‌کند و مستکبر به خاطر مصلحت‌اندیشی‌اش دعوت به قعود می‌کند. در ذات قیام، استکبار‌گریزی و استضعاف‌گریزی است.

قیام شبیه به این است که شما الان برای افطار گوش به زنگ اذان هستید. این گوش به زنگ بودن برای کاری را قیام گویند. اصل حرکت‌ها بر اساس این قیام است. قیام یعنی آماده دریافت حکم بودن و غافلگیر نشدن.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات